

اسلام

مکتب‌میلاد

نشریه

انتشاریه انجمن‌های اسلام و نشریه در اروپا

«گروه فارسی زبان»

۱۱

در این شماره	صفحه
۱ - تولدی دیگر	۱
۲ - ایدئولوژی انتروناسیونالیستی اسلام	۳
۳ - جبهه چار	۱۹
۴ - جبهه چار، جبهه قتل و کشتار است	۲۳
۵ - برگگی از تاریخ	۲۵
۶ - ستون آزاد	۲۶
۷ - علم و اسکولاستیک جدید	۲۸
۸ - گزینشی "شعر"	۴۰
۹ - نامه آیه الله العظمی خمینی	۴۳
۱۰ - کوشش های اسلامی نسل جوان	۴۵
۱۱ - نسبت جمعیت فلسطینی و یهود	
در فلسطین	۴۷
۱۲ - اخبار	۴۸
۱۳ - در حاشیه یک خبر	۵۱
۱۴ - نامه سرگشاده	۵۲
۱۵ - اعلام جرم	۵۴

مکتب مبارز هر سه ماه یکبار از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا "گروه فارسی زبان" منتشر میگردد. هدف این نشریه شناخت و شناسائی چهره واقعی اسلام است. از کلیه خوانندگان و صاحب نظران محترم تقاضا میکنیم با ارسال نظرات و مقالات خود مارا در این راه یاری نمایند.

توجه * جهت منعکس ساختن انتقادات و پیشنهادات و هر مطلبی که ستون آزاد مفایرت با اساسنامه اتحادیه نداشته باشد در نظر گرفته شده است.

« هدف اتحادیه »

هدف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا " گروه فارسی زبان " کوشش دسته جمعی دانشجویان مسلمان فارسی زبان در راه خود سازی ، تقویت ایمان و فضیلت در خویش به خویش بازگشتن و آماده کردن خود ، برای یک زندگی پاک و فعال اجتماعی اسلامی و همگام و هموزم با توده های زحمتکش جامعه ما و انجام وظائفی است که اسلام در این راه بر عهده ما گذاشته است .

- این کوشش جزئی از کوشش جهانی همه خواهران و برادران دانشجوی مسلمان در سراسر عالم اسلام است که صرفاً از نظر رعایت ضرورت های مربوط به زبان در سازمان مخصوصی متمرکز میشود و از راههای زیر صورت میگیرد :
- الف - کوشش برای شناختن و شناساندن کامل طرز فکر جهانی اسلام .
 - ب - کوشش برای شناخت صحیح و علمی جامعه های اسلامی ، در درجه اول جامعه های فارسی زبان .
 - ج - روشن ساختن جهت گیری اسلام در باره مسائل روز .
 - د - کوشش در ایجاد روح برادری و اتحاد بین مسلمانان .
 - ه - کمک به جنبش جهانی اسلام از طریق تقویت و توسعه انجمنهای اسلامی دانشجویان در سراسر جهان که هدف های آنها با هدف های اتحادیه مغایرت نداشته باشد .



« تولدی دیگر! »

انتشار این شماره در وقتی است که جامعه اسلامی، تازه، یکی از اعیان بزرگ خود - فطر - را پشت سرگذاشته، خودش را برای عید بزرگ دیگری - قربان - که بهمین زودی فرامیرسد، آماده میکند.

ماه رمضان فرصتی است که در آن "بیاید" (۱)، جامعه اسلامی دست به یک بسیج عمومی و دستجمعی در راه خود سازی و تکامل معنوی بزند، علیه عاداتهای و هوسهای اعتصاب کند، و برای اینکه در زندگی در چار "روزمرگی" و "رسوب" نشود، از برنامه و نظم عادی و احیاناً تحمیل شده زندگی یازده ماهه اش سرباز زند و بجای آن "طرحی نو" در اندازد، خودش را از نو بسازد و "فرد"ش را در "جمع" و برای "جمع" تربیت کند. یک ماه میکوشد و تمرین می کند - و شاید هم میجنگد - اما کجا؟ در همان مرز جغرافیائی قراردادی و معتاد و احیاناً تحمیل شده اش. و اکنون باید دید که این مسلمان که یکماه تمام در چهار دیوار خانه اش و شهرش در تلاشی شبانه روزه بوده، تا از خودش "فردی" برای "جمع اسلامی" بسازد، تا کجا پیروز شده؟ و آیا او در خارج از شهر و خانه اش و آبادیش، پس از اینهمه تمرین، "چند" مرده حلاجی "شده است؟

عید فطر را جشن گرفت که توفیق شرکت در برنامه تلاش ماهانه رمضان را بدست آورده و عید قربان را جشن میگیرد که خودش را و توشه رمضان را به "قربانگاه جمع جهانی" آورده است. آمده است که با "جزئیت" خود "کلیتی" بسازد. حکم قطره ای را دارد که همراه قطرات دیگر، در ستر جو بیار خویش، بعشق پیوستن به دریا،

(۱) توجهتان را در مرتبه به این "باید" جلب میکنیم

در میان راه، تنش را بر سنگها و کلوخها و چوبها کوبیده است، از
" تنگه ها " و " باریکه ها " گذشته است، تا خوب زلال شود و قبل از
رسیدن به دریا آلودگیهایش را بزداید .
با همین نگاه، مسلمان موظف است که قبل از پیوستن به " جمع حج " لباس معتادش را هم در راه بریزد و " لباس جمع " - احرام - را که فقط یک پوشش ساده و همگانی است، برتن اندازد .
مسلمان در این تلاش، از " فردیت " خود و آلودگیهایش محو میشود و در " جمع " متولد میگردد و برای این " تولد دیگر " جشن میگیرد و باید هم بگیرد و تبریک بگوید .
و دیدید که باچه اصراری، این سخن ها همه با " باید " گفته شد ؟ ! و اما سخن امروزمان چیست ؟ آیا میشود این سخنها و این زیبایی ها و شکوه ها را در چهره واقعیت های موجود این زمانه دید ؟
و هرچه هست، بی آنکه در آتش غم این تناقض ها و این سوآلهای بی پاسخ، نشاطمان را بسوزانیم و فرصت ها مان را آتش بزنییم، سخنی جز این نمی زنیم که با نگاهی نو و توجهی دیگر به اسلام - این مکتب بزرگ انسان ساز در طول تاریخ - روزگار ما آستان تولد انسان مسلمان دیگری است، " مسلمانی که باید بود "، و پیدا است که تکلیف ما که در این " باریکه تاریخ " افتاده ایم، سخت سنگین است و هرچه زودتر باید " تصمیم بگیریم " و " انتخاب کنیم " . و بزبانی دیگر و راه بیشتر در پیش رویمان نیست ! " یا باید جنگید، یا باید گندید " !

" هیئت تحریریه "



ایدئولوژی اترمانسیونالیستی اسلام

۳

ممکن است رهبران نهضت‌های ناسیونالیستی ممالک اسلامی بگویند: ما قبل از دست‌زدن به این نهضت جهانی باید هنر کدام در حوزه ملی خودمان باصلاحات منطقه‌ای دست‌بزنیم تا اوضاع عمومی ممالک اسلامی بهبود یابد و آنگاه بتوانیم بکمک یکدیگر کامهای بلندتری برداریم و جهان ایده‌آل اسلام را بسازیم.

برای بررسی این گفتار اجازه بدهید ابتدا از کتاب "خانه مردم" فرازهای نایل را بخوانیم و پس از آن عقیده سید ابوالاعلی مودودی را از کتاب "برنامه انقلاب اسلامی" برای شما نقل کنیم و دریایان ببینیم حقیقت مسئله از چه قرار است.

در کتاب "خانه مردم" چنین آمده است: "هر قدر قلمرو حکومت وسیع‌تر باشد مسائل مطروحه و مبتلا به هدف و ایدئولوژی باید بالاتر و بزرگتر باشد یعنی دید انسان از یک افق خیلی بلندتری قضایا را نگاه کند و جهان بینی او زمان و مکان خیلی بیشتری را دربرگیرد..."

"همانطور که در جنگ هر قدر تعداد و طول جبهه‌ها یعنی میدان عملیات و وسعت پیدا میکند باید هدف شناسی و هدف‌گیری و نتیجه‌بینی از دیدگاه بالاتر و بادید وسیع‌تر و دقیق‌تر باشد. در صحنه حیات و حکومت نیز آرمان و ایدئولوژی و جهان بینی روز بروز عالی‌تر، کامل‌تر و خالص‌تر گردد و هدف‌های خصوصی و حتی ملی دیگر بدر نمی‌خورند... تنها از دیدگاه عرش الهی است که نظرماء خورشید و اریصرخره‌های بالای کسوه و سبزه‌های ته‌دره یکسان می‌تابد و همه ملل را میتوانیم برابرو برادر بگیریم

و طبقات مختلف اجتماع در اید ثلوثی ما مقام و موقعیت مساوی و ارزنده و محبوب داشته باشند . در صورتیکه از دیدگاه اجتماعی پشت و افسی بر حسب آنکه شخص ناظر از روزنه غربی یا شرقی ، اشرافی و سرمایه داری یا کارگری نگاه کند فقط منطقه مجاور یا طبقه خود را می بیند و نتیجه اش چیزی جز تفرعن ، تفرقه ، تنازع و تلاطم نمیتواند باشد .

نویسنده مزبور آنگاه نتیجه گیری میکند که پیروزی حق و عدالت و اینکه دولت اسلامی یگانه حکومت جهانی باشد خیال خامی نیست (۱) . ممکن است تصور شود سطور فوق با مطلبی که رهبران نهضت های ملی اسلامی مطرح میکنند ، منافات ندارد ولی با آنچه نیلاز " برنامه انقلاب اسلامی " نقل میکنیم این تنافی نمودار میگردد .

استاد مودودی در نوشته خود ابتدا از کسانی که در فکر تأسیس حکومت اسلامی هستند ولی راه صحیح نمیروند و هیچگونه بحث علمی در این زمینه نکرده اند انتقاد میکند و آنگاه مینویسد : " پیدایش حکومت ناشی از فعل و انفعالات تدریجی اجتماعی و یک رشته عملیات مقدماتی و محرکات اجتماعی و مقتضیات فطری مناسب است و آنگاه نتیجه می گیرد که نوع حکومت مناسب یا فعل و انفعالات خاص مقدماتی است و بنابراین اگر مردمی طالب یک نوع خاصی از حکومت باشند ولی طریق رهبری و سیره فردی و اجتماعی آنان مخالف و ضد و نقیض منظور باشد به هدف نخواهند رسید . (۲)

استاد مودودی به بعضی از جمعیت های اسلامی میتازد و از سوءاستفاده هایی که از عناوین شرعی : امت ملت ، اولوالامر و غیره کرده اند ، انتقاد میکند و مینویسد : یکابرردن اسم مصطلحات تأثیری ندارد جز اینکه برای تقویت دین جدیدشان که دین قومیت و ملیت است تاحدی مفید بنظر میرسد . (۳) وی حکومت ایدئال اسلامی را حکومت فکری میخواند و می نویسد :

" چنین فکر و چنین جنبشی و برنامه اجرای آن نمیتواند مقصد و هدف مشروع این مملکت فکری یا اساس بنیان آن قرار گیرد چه رسد باینکه آنرا وسیله

(۲) برنامه انقلاب اسلامی صفحات ۸-۶

(۱) خانه مردم صفحات ۱۲۸-۱۲۴

(۳) برنامه انقلاب اسلامی ص ۱۱

تکمیل بنای این کاخ عظیم بدانیم بلکه اصلاح و اولی آنست که بگوئیم هر جزئی از اجزاء این فکر و این برنامه عملی در جای خود ابزار و عاملی خواهد بود از عوامل هدم و تخریب که بنیان این مملکت فکری را از پایه ویران خواهد ساخت زیرا آنچنان مملکتی که بر اساس مبادی و اصول خاص تشکیل شود نمیتواند با اقوام و ملل و قومیات و ملیت ها یا عشایر و قبائل نظر داشته باشد بلکه باید دید انسانیت یا انسان مینگرد و بر عموم مردم مبادی و هدف های روشن و واضحی را عرضه میدارد

" . . . کسی که فکر و زبان و اعمال و حرکاتش رنگ قومیت و ملیت و تعصب داشته باشد، چگونه ممکن است به چنین دعوتی قیام کند؟ بدیهی است چنین کسی از آغاز امر باب دعوت انسانیت را بلگی بروی خود بسته است و در همان قدم اول در ورطه ملیت غوطه ور شده است، وانگهی ملل و اقوامی که تعصب ملی و قومی دیده بصیویشان را کور کرده یا کسانی را که جز برای تأمین فکر قومیت و ملیت پرستی و تأسیس کشورهای ملی کوشش و تلاشی ندارند اگر بخواهیم بطرف مبادی عالیه انسانیت دعوت کنیم، آیا معقول است و آیا حق خواهیم داشت که با شروع این دعوت برای خود مان در صد مطالبه حقوق ملی و کشور ملی برآئیم؟ "

" این عمل بدان میماند که مردی قیام کند و مردم را از تنازع و تخاصم منع نماید و در همان آغاز دعوت ینفع خودش به محاکم مربوطه عرض حال و ادعا تقدیم کند . "

" . . . پاره ای اشخاص گمان میکنند، با قیام ملی بمعنی متداول این زمان بر اساس تعلیماتی عقیم که از دیرزمانی رواج گرفته است و این بنای کج را فقط روی پایه های اخلاقی، نفع طلبی و فلسفه عملی پراگماتیسم (۱) قرار داده اند، خواهند توانست انقلاب اسلامی بوجود آورند "

" . . . یکدسته دیگر معتقدند که مسلمین، کشور ملی و قومی تشکیل دهند، گویانکه اساس آن بر پایه های شریعت تکیه نداشته باشد این عقیده را اظهار میکنند و درباره آن دعوت و تبلیغ میکنند و تصور مینمایند همینکه مسلمین

(۱) مکتبی که درستی و نادرستی کارها را وابسته به نتایجی میداند که در زندگی همین دنیا تحصیل میشود .

توانستند بوساس ملیت کشوری بوجود آورند تد ريجا بوسائل تعلیم و تربیت و در سایه اصلاحات اخلاقی و اجتماعی خواهند توانست آنها بیک کشور اسلامی تبدیل کنند، لیکن شواهد تاریخی و سیاسی و علوم، نادرستی این نظریه را ثابت میکند و حصول چنین نتیجه ای را محال می شمارد . . . " . . . اگر قدرت حکومت در دست چنین افرادی قرار گرفت، اوضاع و احوال مامانند همان اوقاتی خواهد بود که حکام و رجال غیر مسلمان بر ما حکومت داشته باشند زیرا، حکومت ملی که بامر و فریب برای خودش مارک و شعار اسلامی انتخاب کند، در مورد سرکوبی انقلاب و سران انقلاب اسلامی، خیلی جسورتر و جری تر از حکومت غیر اسلامی خواهد بود و همین حکومت ملی است که مجازاتهای غیر اسلامی از قبیل حبس را در مورد مسلمانان روا میدارد و اجرا میکند و چه بسا بجای حبس از تبعید و اعدام نیز پاکی نداشته باشد . . . "

" . . . این حکومت قومی یا ملی، صرفنظر از اینکه، در طی طریقی که در پیش داریم هیچ نوع کمک و مساعدتی نمیکند بلکه وجود خودش در راه و وصول به مقصد سد راه است (۱) . "

" . . . اولین فصل ممیز و خصوصیت حکومت اسلامی که آنها از سایر حکومتها ممتاز قرار میدهند اینست که عنصر ملیت در ایجاد و ترکیب آن سهمی ندارد بلکه این نوع حکومت عبارتست از یک مملکت فکری مبتنی بر میادی و غایاتی معین و مشخص و این مملکت فکری از آن چیزهایی است که دنیا در قرون گذشته نظیر آنها ندیده و نشناخته است . . . "

" بلی، صورت مبهم و غامضی از این نوع حکومت در محیط تعلیمات مسیحیت بنظر میرسد . . . " . . . بایروز انقلاب کبیر فرانسه، گوشه ای از رخسار چنان مملکت فکری در جهان اجتماع آنروز جلوه گر شد، لیکن طولی نکشید (۲) که آن نیز در تاریکی های ملیت خواهی مفرط فرورفت و از انتظار ناپدید شد و همچنین کمونیزم در آغاز کار با ادعای تأسیس چنین کشوری قیام کرد و

(۱) همان مدرك صفحات ۸ تا ۱۰

(۲) و ما علت آنها در گذشته یاد آور شدیم .

کوشش مینمود که مملکتی براساس فکر محض بوجود آورد، و مردمان بیشمار
نیز بامید تحصیل محسنات چنان کشوری بیهواخواهی برخاستند و باز
همان روح ملیت پرستی یا وطن پرستی مفروط در عروق آن نفوذ کرد و از بعد ا
اصلی منحرف شد (۱)۰۰۰"

نویسنده سپس اینطور مینویسد: "تشکیل حکومت راسخ البنیان به نتیجه
قضیه منطقی و یا ترکیب شیمیائی میماند که تابع مقدمه است و در نتیجه اختلاط
و امتزاج اجزاء متناسب بصورت خاصی درمیآید... و همانطور که محال
است قضایای منطقی صورت خاصی داشته باشد و پس از ترتیب مقدمات
مربوطه نتیجه ای بدون تناسب بدست آید و همانطور که غیر ممکن است
اجزاء شیمیائی، با خصوصیات و خواص معین پس از خلط و مزج، ترکیبی
بوجود آورند غیر متناسب با ترکیب مطلوب... بهمان قاعده معقول نیست
که برای تشکیل حکومتی باشکلی و صورت مخصوص بخود، اسباب و موجباتی
(بافعل و انفعالات خاص) و متناسب با پیدایش آنطور حکومت فراهم
شود و آنگاه که شکل آن صورت کمال بخود گیرد، یا نزدیک به تکامل شود،
بصورتی درآید که باین نتیجه مقدمات تأسیس و تشکیل آن حکومت اختلاف
داشته باشد (۲)۰۰۰"

این بود عقیده نویسنده "برنامه انقلاب اسلامی".

در این زمینه میخواستیم این چند سطر را هم از مقدمه کتاب فوق که
آقای سید غلامرضا سعیدی نوشته اند نقل کنیم:

"... بدبختانه یکدسته از رجال اصلاح طلب شرق بامید نجات
ملل اسلامی، فریب کلمات دموکراسی غرب خورده و کوشیدند تا بتقلید از
ملل اروپائی، حکومتهای مشابهی برقرار سازند و در این ضمن، بسیاری
از اصول، قوانین و مقررات غربی را در اجتماع اسلامی حکومت دادند و کار
بجائی کشید که همه می بینیم نتیجه ای که از این تغییرات و تبدلات
بدست آمد این بود که ملل اسلامی از تعلیمات اصیل حیات بخش کیش -

خدائی فاصله گرفته و برگرفتاری شان افزود .
 " رهبران دینی با توجه باین معانی یا حساس تأسف از این پیش آمده ها
 قناعت ورزیده و تمام وقت شان را بیحث در متون کتب فقهی و مسائل فرعی
 اختصاص دادند و بحکم اجبار در تعیین خط مشی مسلمین ، جنبه بیطرفی
 بخود گرفتند . " (۱)

خواننده ارجمند ! تصور میکنیم با آنچه گذشت برای شما روشن شده
 باشد که نهضت های ملی ممالک اسلامی - از آنرو که مقدمات کار و محتوای
 تعلیم و منطقه دید و شعاع فعالیت در ماهیت و جوهره خود ، بر اساس
 ملیت و بمنظور اصلاح و بهبود بخشیدن به وضع ملتی خاص است ، نمیتواند
 زیربنای تأسیس حکومت جامع الاطراف اسلامی باشد زیرا در فصول گذشته
 این مطلب را با ثبات رساندیم که ناسیونالیسم با انترناسیونالیسم قابل جمع
 نیست و نهضت ناسیونالیستی در ماهیت خود فاقد دید وسیع است و بنا -
 براین ، دعوی رهبران ملی این کشورها - ما دام که کشور خود را برپایه
 و بعنوان و بنام و طبق فرمول اسلام بنیاد نکرده ، خود را جزئی از واحد
 سیاسی دنیای اسلام ندانند ، با واقعیت تطبیق نمی کنند .
 و همانگونه که در نوشته آقای مهندس یازرگان خواندیم ، " چون افکار
 بشری و مسائل مطروحه پیچیده تر است هدف و ایدئولوژی هم باید بالاتر
 باشد . . . و هدف های خصوصی و ملی دیگر بدر نمیخورد " .
 و بنابراین ، در هر منطقه ای از کشور واحد و تجزیه شده اسلامی که نهضتی
 بر مبنای اسلام بوجود آید ، ناکزیر باید هدف خود را مصرا تجدید مجدد
 عظمت اسلامی و تأسیس کشور واحد اسلامی بمنظور رهایی ملل اسلامی
 از هرگونه تأخر و ستم و ساختن جهانی آزاد و آباد بر مبنای تعالیم اسلام
 قرار دهد ، گیریم که در ابتدا - مثل همه دعوت های جهانی - لزوماً و
 اضطراراً نهضت از نقطه معینی شروع میشود ، هدف اعلام شده محدود
 نیست ، روی این اصل چنین مقدمه ای با نری مقدمه د مساز و سازگار است .

(۱) آقای سعیدی آنگاه یادآوری میکند که مردان دل آگاهی ، براه و رسم تحقیقی علوم اجتماعی

و مباحث سیاسی بر اساس منطق اسلامی پرداخته اند که یکی از آنها سید ابوالاعلی مودودی رحل

مهم دینی و فکری پاکستان است .

برخلاف آنکه اگر مثلاً، نقش قوانین عالی اسلامی و قوانین اساسی يك کشور خاص و اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد را تنها تأمین حکومت مردم بر مردم و ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی در بین همان ملت خاص قرار دهیم و مسئولیت "مجاهدت برای اتحاد ممالك اسلامی" را از اصول سیاست خارجی این کشور "در سیاق فقط کوشش برای ایجاد همبستگی بیشتر بین کشورهای صلح جوی بیطرف که دارای علائق مشترك تاریخی، جغرافیائی، فرهنگی و مذهبی هستند" درآوریم، آیا بدین ترتیب ایدئولوژی اسلامی را در استخدام "ملت" خاصی در نیارده ایم؟ و آیا این کار ما، شباهت به کار قانون نویسان آمریکا و فرانسه ندارد؟ ... درست است که بحکم مبادی عالیه اسلام، اصول و مبادی خود را اعلام داشته ایم ولی "اصول" خط مشی و هدف (توجه بفرمائید که میگوئیم: "اصول" خط مشی و هدف) مسلمان بحکم وحدت جهانی اسلامی و بنص قرآن و بدلیل اینکه "هدفهای خصوصی و ملی دیگر بدر نمیخورد" نمیتوان محدود به احیاء حقوق يك ملت باشد.

اگر هدف ما از اسلام الهام گرفته و همانا برقراری حکومت اسلامی است و میخواهیم پس از حکومت ملی که مثلاً مرحله گذرانی است - بآن برسیم، پس چرا روابط یا این کشورهای اسلامی مشمول روابط سیاست خارجی میشود؟ (بعبارت دیگر، ممالك اسلامی خارجی میشود). يك کشور مسلمان بهیچوجه نمیتواند "بیطرف" باشد و اعلام "بیطرفی" بعنوان يك "هدف" ناشی از همان روح انزوا طلبی ملی و تفکر در محدوده ملیت خاص است. موردی درست میگوید که: این نوع حکومت ملی "... وجود خودش در راه و صول به مقصد، سب راه است."

مفهوم سطور فوق این نیست که ما منافع ملت خاص را نادیده میگیریم و تلاش در راه تأمین حقوق ملی را کم می انگاریم، بلکه منظور آنست که میگوئیم از نقطه نظر اسلامی، همه مسلمین جهان يك واحدند و منافع و حقوق همه کشورهای مسلمان منافع و حقوق ما است و منافع و حقوق ما هم منافع و حقوق همه کشورهای اسلامی است.

در اسلام، تجزیه و وظیفه بر حسب تجزیه منطقه نفوذ قدرت‌های مجزای سیاسی وجود ندارد و مردمیکه در منطقه نفوذ قدرت خاصی بسر می‌برند، تنها باین دلیل - بخودشان " نزدیکتر " و از دیگران " دورتر " نیستند و نمی‌توانند بر اساس بوسمیت شناختن تجزیه‌های موجود، مردم کشورهای اسلامی دیگر را " خارجی " بنامند زیرا تقسیم و تجزیه محدود‌های جغرافیائی، تنها و تنها معلول قدرت‌های سیاسی است و نمیتواند معیار اصیل و منطقی جدائی و نزدیکی و دوری کشورهای اسلامی باشد زیرا - کشور اسلامی - چنانکه گذشت - کشوری فکری است که با تقسیمات جغرافیائی تقسیم پذیر نیست .

نزدیکی و وظیفه ای که انسان نسبت به پدر و مادر، خواهر و برادر، خویشان، همسایه و اهل شهروده خود دارد و اولییتی که آنها دارند و تقدیمی که در شرع برای آنها قائل شده اند بر اثر بستگی‌های طبیعی و تفکیک ناپذیری است که موجب احکامی شده که بمقتضای تطابق قانون و طبیعت گریزی از آن نبوده و تازه این نزدیکی و وظیفه و اولویت و تقدم، بهیچوجه مرزی بین مردمان قرار نداده و موجب جدائی آنان نشده است و این، فرق دارد با تکلیف و وظیفه ای که ویژگی آن تنها و فقط ناشی از مرز قدرت‌ها و قلمرو حکومتها است . . . زیرا چنانکه از پیش گفتیم، این تکلیف و وظیفه بموازات بسط و قبض مرزها تغییر پیدا میکند .

× × ×

ممکن است بگویند: ماکه هنوز " اندر خم يك كوجه ايم " و از اصلاح شهرو کشور خود عاجزیم حق نداریم سخن از ایده‌ها و هدف‌هایی بگوئیم که باین زودیها بآن نمیرسیم و از کار خودمان هم باز میمانیم . میگویند " این يك طرز تفکر ایدآلی است که با شرایط و مقتضیات زمان و اوضاع جاری سیاسی جهان و همچنین افکار عمومی کشورهای اسلامی تطبیق نمی‌کند و در امکان مانیت که در شعاع و سیع يك ملت پانصد ملیونی، فعالیتی شمرخش و نهضتی آزاد بیخش بوجود آوریم و بنابراین عاقلانه تر آنستکه مردم هر کشوری در صد در صد رفع مشکلات داخلی خود برآیند و بیجهت بدنبال افکار دور از واقعیت

نروند و در آسمان خیالات پرواز نکنند .

جواب این گفته از لحاظ طرز تفکر اسلامی بسیار روشن است زیرا
اولاً : اعتقاد برسالت جهانی اسلام بمعنی آنست که برقراری يك نظام
اسلامی معقول بوده و تلاش در راه آن ، بیهوده و غیر منطقی نیست .
زیرا تعیین چنین هدف و تلاشی که در راه تحقق آن صورت میگیرد ، باتوجه
کامل باین واقعیت که این نهضت و جنبش ، بدون مراحل و تبعیت از قانون
جامعه ، بصورت معجزه و جهش انجام نمی گیرد و شروع از يك منطقه و
فعالیت منطقی و تدریجی نیز ، بمعنی امضای نهضت محدود ملی با مارك
و هدف و شعار ملی نیست ، چه آنکه لزوماً يك فعالیت جهانی هم برای
تحکیم يك ایدئولوژی جهانی ، بالاخره از نقطه خاصی شروع میشود ، نه بآن
معنی که هدف باید محدود به احیاء حقوق يك ملت باشد .
فعالیت در يك منطقه محدود ، هم میتواند دارای شعار عالی و هدف جهانی
باشد و هم میتواند هدفی محدود و قالبی تنگ داشته باشد .
ثانیاً : اوضاع و مقتضیاتی که از آن سخن میگویند ، چیزی جز اراده و خواست
متفکرین ملتها و پایه گذاران نهضتهای بزرگ نیست .
اراده و خواستی که ملتهارا بیدار کرده ، به نهضت وامیدارد ، اوضاع و
شرایط بوجود آورده و دنیای تازه میسازد . اگر به قشر وسیع متحرک و
روشنفکر و اصلاح طلب و بیدار و روشن ضمیر و فهمیده و انقلابی و مبارز
جامعه اسلامی ، اندیشه نهضت آزاد بیخش اسلامی و ساختن دنیای
متحد اسلامی تلقین و تزریق شود و این فکر در مغز مسلمین پرورش یابد
و رهبران این نهضت یا نوشتن کتاب و رساله و سخنرانی و تأسیس احزاب
و انجمن ها و ایجاد روابط و انجام مسافرتها و مبادلات و مذاکرات فرهنگی
و سیاسی و مشاوره و کارهای انقلابی دیگر . . . این اندیشه بلند را ترویج
کنند و بجای تبلیغات محدود و پرورش روح تنگ ملیت و رشد غرور ملی
و تعلیم " خودی " و " بیگانه " و بالاخره ادامه و کمک به شکاف و تفرقه
ملل اسلامی ، سعی کنند که بشارت جهانی اسلام و نقش سازنده این
ایدئولوژی و موقعیت خطیر کشورهای مسلمان نشین را در عرصه سیاست جهانی

و آمادگی جهان را برای پذیرش دعوت اسلامی، به مسلمین جهان برساند و از این توده های پراکنده و از این سرزمین های تجزیه شده، صف واحد و ستاد واحدی بوجود آورند که هم خود را بسازد و هم مبشر صلح و آزادی جهانیان باشد... اگر این وظیفه را اندیشمندان و متفکران مسلمان بانجام رسانند و افکار جامعه اسلامی را عوض کنند و همه را بیک سمت بسیج نمایند و برای آزادی و استقلال قطعی ملت اسلامی و ملل ستم کشیده جهان تصمیم قاطع بگیرند، مقتضیات جهانی، در جهت مطلوب دیگر کونی خواهد یافت و رسالت جهانی ما بانجام خواهد رسید.

ثالثاً: امکانات برای غرملتی در حدود بلندی و کوتاهی اندیشه، اراده قاطع و تردید و تزلزل، احساس ضعف و قدرت آن ملت است.

برای ملت های جغرافیائی نیز این مسأله صادق است. اینان نیز در صورتی که برخورد از اندیشه صحیح و اراده محکم و تصمیم خلل ناپذیر نباشند، نمیتوانند به هدف خود که همانا ساختن کشوری با حاکمیت ملی است برسند. چه ما مردم را تحت لوای ملیت جمع کنیم یا ایدئولوژی، در هر دو صورت ممکن است موفق شویم و ممکن است شکست بخوریم.

حال که چنین است آیا بهتر نیست که هدف و برنامه خود را با روح تعالیم اسلامی منطبق کنیم و از همان ابتدای نهضت و بطور مستقیم، اندیشه حکومت اسلامی و لزوم تأسیس آنرا برای حل مشکلات جامعه بشری در افکار مسلمین تزریق کنیم؟

رابعاً: درست برخلاف آنچه رهبران نهضت های ملی جوامع اسلامی تصور میکنند، شانس موفقیت یک نهضت خلاق و همه جانبه و فراگیر اسلامی بیشتر است.

زیرا اولاً- نقش تحریک ایدئولوژی چه از لحاظ کیفیت و چه از نظر کمیت اینجا جای تفصیل آن نیست - ولی بد بخانه چون رهبران سیاسی کشورها اسلامی، دارای روح مزین به تربیت اسلامی نبوده، از طرفی مقهور جاه طلبی و از طرف دیگر تربیت یافته تمدن جدید بوده افکار خود را از دیدگان گرفته اند، نخواستند، برای پایه نهضتی برپا کنند و مملکتی براساس

طرز تفکر اسلامی بنیاد نهند، تا معلوم شود که امکان آنرا ندارند؛ و بلکه، بانعام قواکو شیده اند که از توسعه و نفوذ این اندیشه جلوگیری کنند و بشرین برقراری نظام و حکومت اسلامی را باشند بگویند.

دیگر آنکه - بطوری که در گذشته اشاره کردیم، در وضع حاضر جهان که سیاست جهانی مثل حلقه زنجیر بهم پیوسته و قدرت شرق و غرب با حساسگری و دقت بر حسب قرارداد و داد و ستد سیاسی، کشورهای دنیای سوم را به بازی میکیند، نهضت‌های ناسیونالیستی در صورتی پیروز میشوند که در محاسبه نهائی بزرگترها مصلحت در پیروزی نهضتی دیده شود. و بدین ترتیب، نهضت‌های ناسیونالیستی در درجه اول نیازمند به پشتیبانی قدرتی دارند در ماوراء مرزها...

نهضت ناسیونالیستی وقتی پیروز میشود که از طرفی مورد پشتیبانی یک قطب سیاسی بزرگ باشد و از طرف دیگر موقعیت و اعتبار استعمار بخطر افتاده مجبور به عقب نشینی شده و ادامه تسلط در محاسبه نهائی بنفع او نباشد. و اینهمه با قدرت اراده و تصمیم و همچنین موقعیت استراتژیک و ذخائر طبیعی کشورهای آزاد یخواه نسبت مستقیم دارد.

بهر اندازه موقعیت و ذخائر منطقه ای، حیاتی تر بوده، منافع بزرگترها را بیشتر تأمین کند، تصمیم و اراده مردم باید قطعی تر و افکارشان بنیروی هم آورد بیشتر باشد.

و پیدا است که رهائی کشورهای اسلامی جهان با موقعیت خاص جغرافیائی و استراتژیک و ذخائر بیکران ثروتی که دارند، باید بآنکه قدرتی هم آورد باشد، و از اینرو است که همه کشورهای که در این منطقه و یاسرزمین های دیگر جهان، او ضاع گذشته خود را در هم نوردیده اند، چاره ای نداشته اند جز آنکه از موقعیت و نیروی ضد استعمار بلوک شرق استفاده کنند، بطوریکه این چشم همه نهضت‌های ضد استعماری باین بلوک دوخته شده است.

و درست بهمین دلیل است که موقعیت جهانی کشورهای اسلامی ایجاب میکند که بر آستانه قدرت مستظلی سر بسایند و از خود نیرو بگیرند و از آنرو که نیروی ملی اولاً محدود و ثانیاً پراکنده و ثالثاً فاقد ایدئولوژی است، نمیتواند به قدرت مافوقی تکیه نداشته باشد برخلاف آنکه اگر این نیروها

تحت يك ايدئولوژی واحد گردهم آیند و بجای آنكه هر كدام در محدوده خود باتز خاص ملی ، استراتژی و تكتيك ویژه ای قیام کنند - از تز واحد انقلابی جهانی الهام بگیرند و نهضتی جامع الاطراف و وسیع كه اجزای آن در سراسر کشور پهناء اسلامی بهم بافته شده و یا همچون بنائى پولادین ، اجزای مختلف آن همدیگر را تكمیل میکند ، بوجود آورند . . .

در اینصورت نهضت راستی متكى بخود است و چون مبشر آزادی و صلح بوده ، دعوت آزادی همه ملل جهان را دارد ، از نیروی سایر ملل رنج دیده و استعمارزده ، برخوردار خواهد بود و بدین ترتیب ، يك تحول و دگرگونی اساسی در روابط بین المللی و نقش قدرتها و نحوه فعالیت های دیپلماتیک بوجود خواهد آمد و ملت اسلام و جهان سوم ، خود تعیین کنندگان سرنوشت خود خواهند بود و استفاده از قدرتهای بزرگ و برخورداری از كمك آنها و رابطه با آنها ، از صورت چشم داشت فقیر به غنی و نیاز فرزند به راهنمائی و نصیحت پدر خارج خواهد شد و دیگر کشورهای كوچك مهره های شطرنج بازیگران سیاست جهان نخواهند بود . در حالی كه یدون وجود این مركزیت ، بزرگترها تنها برای نفع خودشان به كوچكترها كمك میروانند و رشته نیاز كوچكترها قطع نخواهد شد و کشورهای دنیای سوم ، هیچگاه در وضع مطمئن و آزاد و مستقلى نخواهند بود و كودتاها و توطئه ها و آشفتگیها و هرج و مرج ها و انتقال قدرتها پایان نخواهد پذیرفت .

مادام كه کشورهای اسلامی در حال تجزیه بسر میبرند ، بطور قطع و مسلم شرق و غرب تعادل قوا و تقسیم منطقه نفوذ را در این کشورها بصورتها گوناگون اعمال خواهند كرد و نخواهند گذاشت کشورهای دنیای سوم اعم از اسلامی و غیر اسلامی باستقلال حقیقی و بی نیازی مطلق برسند و حاكم بر سرنوشت خویش باشند .

در قطب حاكم بر جهان و در نیروی متضاد و متخاصم بیش از هر چیزی از تجزیه نیروهای دنیای سوم سود میبرند و بهمین دلیل تنها چیزی كه میتواند آنها را بزانو در آورده و اوار به تسلیم شان كند آنستكه دنیای سوم نیروی خود را باز یابد و به شخصیت و موقعیت خود واقف گردد و بندهای

یوردگی را پاره کند .

د نیای سوم نیازمند يك ایدئولوژی محرك و سازنده است و پسنه تعلیمات آزاد بیخش و مترقی ایكه خلاء های روحی و فكری او را پر كند و او را بصوب پیشرفت و كمال و رفاه و آزادی سوق دهد ، عشق میورزد و در راه آن تاپای جان فداكاری ميكند و بهمین دلیل است كه میگوئیم ، اوضاع جهان آماده پذیرش این پدیده است و نهضت آزاد بیخش ملت اسلام برای ساختمان د نیای علم و نور و كمال و تضمین سعادت همه جانبه انسانها و تأسیس حكومت مستقل اسلامی ، تنها راه آزادی ملك و استقرار صلح د جهان است .

د رنظر داشته باشیم كه هرگونه اندیشه بلند ، د رابتدای پیدایش ، ایده آلی و دور از واقعیت بنظر میرسد ولی مایپروزی های باورنكردنی نوابخ و طراحان بزرگ جامعه بشری را دیده ایم ، پیروزی مردانی كه متهم به جنون و مالیخولیا شده و د رنظر مردم عادی از راه صحیح نصیرفته و صحیح نمیی اندیشیده اند . اراده پولادین مردان بزرگ و مصمم خلل ناپذیر توده های كه باندیشه و فكر خود مؤمن و معتقد بوده استقامت داشته و د ر راه هدف فداكاری كنند ، پیوسته سازنده تاریخ بوده و از این پس نیز سازنده آن خواهند بود .

x x x

د ر خاتمه این مقاله بسیار مناسب دیدیم كه برای تأیید آنچه گذشت نظریه دوشیزه تازه مسلمان آمریكائی " مارگارت ماركوس " (۱) یا " مریم جمیله " راكه د رمجله (اسلاميك ریویو) و كتاب (اسلام و وسیزده ست) آمده نقل كنیم . دوشیزه مزبور د نوشته خود به ناسیونالیستهای كشورهای اسلامی بشدت حمله ميكند و آنان را دشمنان اسلام میخواند . وی مینویسد :

" . . . میگویند ملیت و ناسیونالیزم د رجعت حفظ وحدت فرهنگو طبایع انسانهای مختلف ، دارای ارزش غیرقابل انكاری است و از این طریق میتوان یورتنوع فرهنگ جهان افزود ، ولی ضمن مطالعات راجع به رشد و پیشرفت

ناسیونالیزم در کشورهای اسلامی من به نتیجه کاملاً معکوس این عقیده برخورد کرده ام و تشخیص داده ام که مطلب کاملاً بعکس این معنی است. هرچند سعی و کوشش علیه استعمار سیاسی اروپا در همه جا عمومیت یافته معذالك آنچه محسوس و مشهود است، این است که برای مقاومت در برابر روشها و اسلوبهای غربی که مبتنی بر فلسفه های مادی است، مقاومتی بوجود نیامده، تا بصورت مشخص و معینی با آن مبارزه شود. . . .

. . . اسلام بیشتر از آنچه از خارج تهدید میشود، از داخل مورد تهدید است باین توضیح که: " مہلکترین دشمنان اسلام همانا آن عہدہ ای هستند کہ تازه رشد کرده و از تبعیت کیش اسلام رو گردانند، آن افرادیکہ در حکومت های کشورهای اسلامی مقامات رہبری را احراز کرده اند، توانائی آنها دارند کہ شدیدترین لطامات و صدمات را وارد سازند . .

" . . . شاید هیچ عاملی بیشتر از ناسیونالیزم جدید به اسلام صدمہ نرسانیدہ است . اینکه مردم بطور تصنعی طبق نژاد و زبان تقسیم شوند و تمام توجه و عنایتشان را بیک واحد جغرافیائی معطوف دارند، مطلقاً با اسلام سازگار نیست . زیرا اسلام اینطور تعلیم میدہد کہ تنها علائق صحیح و درست وحدت در میان مردم همانا ارزشهای معنوی است ."

" جمیلہ " آنگاہ از "غیاہ گوکالب" (۱۹۲۴ - ۱۸۷۶) بعنوان اولین مبارزی کہ بنفع ناسیونالیزم بمفہوم اروپائی آن در کشورهای اسلامی اقدام کرد، نام میرد و اعتقاد او را مبنی بر انکار آنکہ اسلام خود تمدنی است و اختلاف معنای دین و تمدن و اینکه " تنها راه نجات ما اقتباس کامل تمدن غرب است " ذکر میکند و آنگاہ مینویسد: " غیاہ گوکالب (اُمت) را از آن جہت کہ با مفہوم ناسیونالیزم غربی سازگار نیست انکار میکنند و میگوید:

" حس وطن پرستی در میان ترکهای قبل از اسلام باوج اعلیٰ رسیدہ بود، در آیندہ نیز مانند گذشتہ حس وطن پرستی باید برای ترکها محیط اخلاقی آمادہ سازد، زیرا ملت و سرزمین وی باللازمہ تنها واحد موجودیت او است . ایدہ آل یا آرزوی نہائی ملت باید مافوق خانوادہ دینی باشد . ترکیسم (ترک بودن) باید بر ملت و وطن تقدم داشته باشد ."

آنگاه دو شیزه جدید اسلام آمریکائی ریاسخ این گفته مینویسد :

" چگونه یکفر مسلمان میتواند این آیه قرآن که میگوید : *وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا* - یا پیام پیغمبر (ص) که در حجة الوداع فرمود :

" بدانید که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و شما هم مشمول اخوت اسلامی هستید - تطبیق دهد ؟ . . "

" . . . انسان فکر میکند که ناسیونالیستهای مسلمان (میلیون) تونس و مراکش که آنطور مردانه در برابر استعمار فرانسه قیام کردند و به آزادی و استقلال رسیدند ، و از زیر بار حکومت فرانسویان نجات یافتند ، بایستی فرصت را مغتنم شمرده و شخصیت دینی خودشان را ابراز میداشتند ، در عوض چه می بینیم ؟ . می بینیم که از شریعت دور میشوند و با کمال جدیت بلکه با تعقیب از قوانین و عادات و آداب و رسوم و اسلوب تعلیم و تربیت فرانسویها تبعیت و تقلید میکنند .

نویسنده جوان آمریکائی باستاند نوشته روزنامه "نیویورک تایمز" مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۵۷ می نویسد : " مقصود عمده از تأسیس دانشگاه مراکش این است که همه تأسیسات عالی فعلی مستهلك شود و کلیه تعلیمات به سبک و اسلوب اروپائی درآید ! "

" اصلاح عمده ای که در طرح پیشنهادی منظور شده عبارت از ایجاد برنامه ایست طبق تحصیلات غربی ، در دانشگاه مسجد قرویین در شهر فاس ، همان دانشگاهی که قرنهای مرکز تعلیمات اسلامی بوده است (۱) .

" مارگارت مارگوس " آنگاه مطالبی از مقاله " اسلام و ناسیونالیزم " که

(۱) نویسنده از تجدید سازمان و برنامه دانشگاه که بر اساس قانون فرانسه خواهد بود و قانون اسلام را تابع قرار خواهد داد ، سخن میگوید و اظهار تأسف میکند که دانشگاهها که رجای علمی و نوابغی امثال ابن خلدون و ابن ماجه و ابن العربی و ابن طفیل و معونههارا بهرین داده هیچ چیز بدست نخواهد داد .

و آنگاه از ضعف قدرت اسلام سخن میآورد و به سخنرانی ۱۸ فوریه ۱۹۶۰ حبیب بورقیه که به روزه ماه رمضان بیبانه آنکه جسم را ضعیف میکند ، حمله کرده پاسخ میگوید .

یقلم ج - ژ - ضوام د نشریه "اسلامیک لیتریچر" چاپ لاهور مورخه ماه مه ۱۹۵۹ چاپ شده بشرح ذیل نقل میکند :

"... اگر مسلمانان بخواهند شالوده حکومتهای راقی و نیرومندی را بر اساس متینی استوار نمایند، حکومتهای مقتدری که بتوانند در برابر تجاوزات و حملات خارجی روی پای خود بایستند و در دفاع از خود، مبارزه را تا سرحد پیروزی ادامه دهند و بمقامات بلند دولتهای اروپائی و آمریکائی برسند باید از اعتقادات کهنه خود مبنی بر "انترناسیونالیسم و جهانی بودن اسلام" دست بردارند. زیرا این طرز فکر نمیتواند جوابگوی احتیاجات یک اجتماع باشد، زیرا اینگونه اظهارات بندرت میتواند نیازمندیهای جامعه پیشرفته و مرفعی و فعالی را تأمین کند."

دوشیزه آمریکائی پس از نقل فرازهای دیگری از مقاله ج - ژ - ضرام کسه مشتمل بر نصیحت مسلمانان اصیل مبنی بر ایجاد رفرفم د رآئین اسلام است، مینویسد: "آنچه باب روز نیست ناسیونالیزم است نه دعوت جهانی اسلام." "... این ناسیونالیزم است که بطور تصنعی افق فکر... را بمسزهای جغرافیائی تنگ محدود میکند، آنهم در چنین دورانی که وسایل جدید ارتباط و حمل و نقل و زمان و مسافت را از بین برده است و یا بهتر بگوئیم فوق العاده کوتاهتر مینماید. اگر تکنولژی جدید این جهان را بصورت یک واحد اقتصادی د رآورده آیا لازمه آن این نیست که جهان از لحاظ معنویت نیز بصورت واحدی د رآید (۱) ؟ " .

(۱) از مقاله "وظیفه طبقه حاکمه جهان اسلام" نوشته آقای سید غلامرضا سعیدی و مقاله "اسلام" بقلم علی حجتی کرمانی که بترتیب در نشریه شماره ۳ سال ۱۳۴۰ و شماره ۵ سال ۱۳۴۲ مکتب تشیع چاپ شده است.

نفل از مجله شپگل " Spiegel "

بتاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۷۰

جبهه چاد

سربازان آلمانی در " چاد " برای حفظ منافع فرانسه مبارزه میکنند .
برای اینکه بار فرانسه در این کشور آفریقایی مرکزی سبک شود ، دولت آلمان
فدرال چهار میلیون مارک به حکومت " چاد " کمک کرده است . این کمکها
که تحت عنوان " کمکهای دفاعی و تسلیمی ناتو " صورت گرفته ، شامل تعداد
زیادی ماشینهای جنگی و اسلحه های مدرن است .

برای تثبیت موقعیت فرانسه در آفریقای سیاه ، آلمانی ها در گروه
شماره ۲ چتریان لژیون های خارجی در کنار رئیس جمهور مسیحی و غرب
پرورده چاد " Tombalbage " و علیه اکثریت ملت مسلمان و عرب
این سامان می جنگند .

چاد بعثت مرزهای مشترکش با نیجر و جمهوری آفریقای مرکزی که تولید -
کنندگان (اوران) برای فرانسه هستند ، دارای اهمیت خاصی برای این
کشور است . (۱)

در پایتخت چاد ، " فورت لای " ، یکی از قوی ترین ایستگاههای رادیویی
فرانسه در قلب آفریقا و یکی از مهمترین پایگاههای هوایی این کشور قرار دارد .
ارتش چاد بوسیله مستشاران ارتشی فرانسوی و کمک اسلحه ها و هوا -
پیماها و وسائل جنگی فرانسه تقویت میشود . رئیس جمهوری چاد ، وقتی
که خود را در مقابل نیروهای انقلابی چاد ، ناتوان دید دست کمک بسوی
فرانسه دراز کرد و با وجود اینکه در قرارداد ۱۹۶۰ فقط کمک های غیرارتشی
نکرشده بود ، دو گل چند هفته قبل از استعفای خود د و هزار نفر چتریان
باین کشور فرستاد .

فرانسویها گمان میکردند که سربازان آنها بزودی به پادگان های و طنی خو

(۱) تکیه ها از مترجم است .

فرانسه باز میگردد . ولی فقط در شب اکتبر ۱۹۷۰ مثلا یازده چتر باز
فرانسوی در ناحیه " لارکو " در شمال چاد ، در آتش اسلحه های مدرن
دستی انقلابیون کشته شدند .

در فرانسه این فکری پدید آمد که آیا چاد یک ویتنام آفریقائی خواهد شد .

جنگ چاد ، دیرگاهی است که بهمان بیرحمی و قساوت جنگ ویتنام درگیر
است . با وجود کمک فرانسویان ، نیروهای دولتی قادر نیستند حرکت
انقلابیون را بخوابانند . تابحال سربازان دولتی چاد و فرانسویهای همکار
آنها ۱۲۲ دهکده را آتش زده اند .

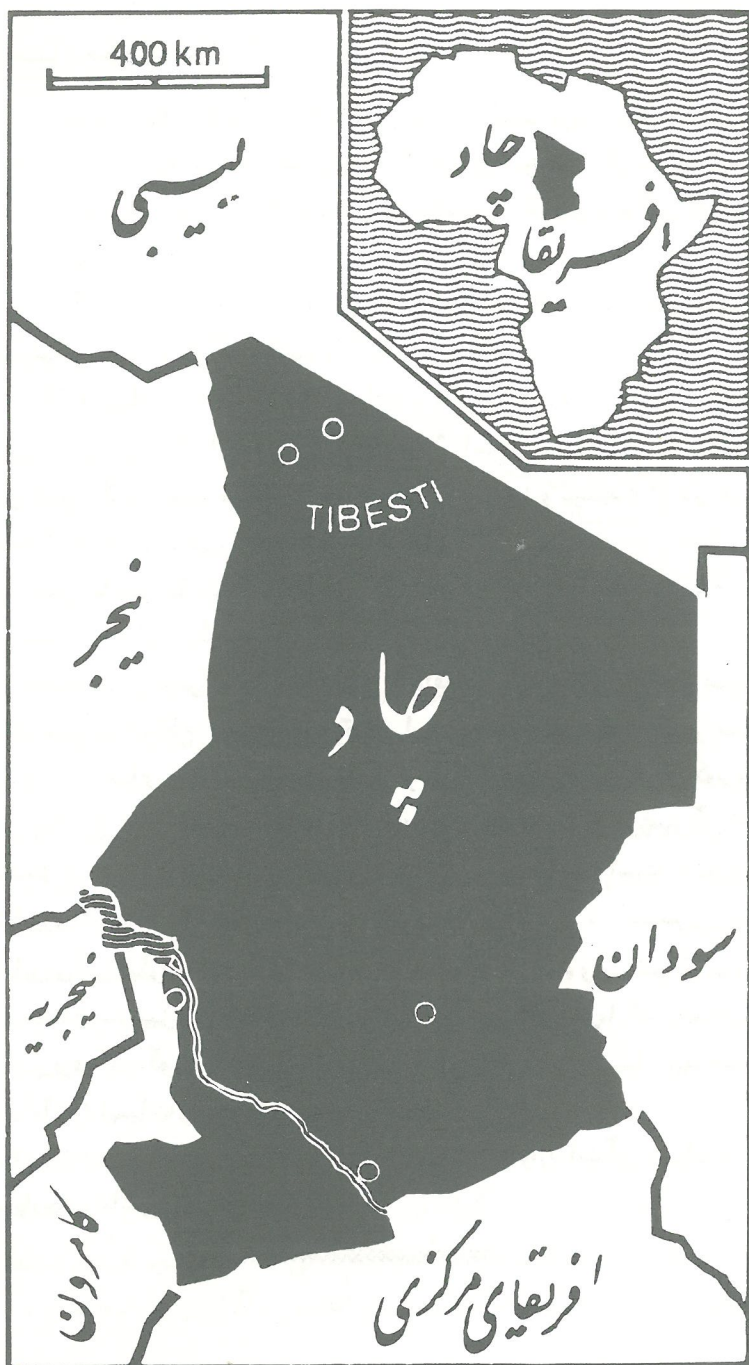
کارمندان سازمان مخفی فرانسوی انقلابیون زندانی را بطرز فجیعی
شکنجه میدهند . از اینکه سربازان آلمانی بعنوان لژیون های خارجی در
چاد بودند معلوم بود ، ولی این مطلب که دولت بن بتقاضای فرانسه دو قرار
داد اداری با دولت دیکتاتوری چاد امضاء کرده است ، (در سالهای ۱۹۶۹
و ۱۹۶۸) علنی نبود . در این قراردادها آلمان فدرال تعهد میکند که
در سال ۱۹۶۹ معادل با دو میلیون مارک و در سال ۱۹۷۰/۷۱ معادل
با چهار میلیون مارک ماشین جنگی و اسلحه به دولت " چاد " کمک کند .
باتوجه باینکه این کمک معادل با ده درصد بودجه این کشور آفریقائی است
معلوم میشود که هدیه بزرگی بدولت مسیحی " چاد " است .



" بقیه از صفحه ۵۰ "

افغانستان :

جنبش روحانیت چندی پیش در کابل و جلال آباد (شهری در سرحدات
پاکستان) با وحشیانه ترین وضع درهم شکسته شد . جریان از این قرار بود
که روحانیون بر علیه فعالیت های آزادانه دستجات وابسته به نیروهای خارجی
و نیز فرآورده های غربی از قبیل مینی ژوپ شروع به تظاهرات کردند و تظاهرات
خود را مدت یک هفته ادامه دادند . در این مدت روحانیون در مسجد جامع
کابل اجتماع کرده و برای مردم سخنرانی میکردند . در شب هفتم در حالیکه
همه در خواب بودند نیروهای دولتی بمسجد حمله کرده و همه را دستگیر نمودند .



اوضاع جغرافیائی " چاد "

جمهوری چاد به مساحت ۱۲۸۴۰۰۰ کیلومتر مربع در قلب آفریقا قرار گرفته و از جانب شمال کشوریی، از مشرق سودان، از مغرب نیجر، از جنوب غربی نیجریه و کامرون و از سمت جنوب جمهوری مرکزی آفریقا آنرا در برگرفته اند.

جمعیت آن در سال ۱۹۶۱ به ۲,۸ میلیون نفر بالغ شده و بطور نسبی در هرکیلومتر مربع دو نفر مقیم اند.

چاد در سال ۱۹۶۰ استقلال یافته و دارای یازده استان می باشد. زبان رسمی آن در اداریات زبان " فرانسه " است.

این کشور فلاتی است مرتفع و قسمت اعظم آن سرسبز و پوشیده از درخت است که از شمال منتهی به منطقه کو هستانی Tibestimassiv تی بستی ماسیو با قله امی کوسی Emi-kussi بارتفاع ۳۴۱۵ متر در صحرای مرکزی میگرد.

در قسمت بدون مجرای دریاچه چاد (واقع در جنوب غربی چاد) حوضچه های متساوی السطح نسبتاً گودی قرار دارند که عمیق ترین نقطه کشور محسوب میشوند. هوای جنوب مرطوب و متغیر و شمال کشور دارای هوای کویری است.

چاد از نظر اقتصادی کشوری است عقب رفته که منابع زیرزمینی آن هنوز استخراج نشده و از آنها تحقیق و اکتشافی بعمل نیامده است. تولیدات کشاورزی آن فقط به معیار بسیار محدودی مکانیزه شده. مهمترین محصولات

کشاورزی آن عبارتند از: ارزن - ذرت - برنج - گردو - تنباکو - و پنبه. در مناطق سرسبز و پرجمعیت قسمت شمالی، درختان خرما کشت میشوند. دام پروری گاو، گوسفند و بز مهمترین تولید حیوانی آنرا تشکیل میدهد و از حیوانات، لبنیات و پشم بدست میآورند.

صادرات این سرزمین: پنبه - پوست - حیوانات و واردات آن: مواد غذایی - پارچه و ماشین آلات است.

ترجمه از مجله شپیگل "Spiegel"

بتاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۷۰

جبهه‌های جبهه قتل و کشتار

"مشاهدات یک لژیون سابق آلمانی در جنگ چاد"

نام : Valkmar E.

نام مستعار : مارسل می شو Michau

سن : ۳۰ سال

شماره لژیون : ۲۸۰۰۹۴

مدت خدمت : هفت سال

اوایل آوریل ۱۹۶۹ دو مین گروه چتر باز لژیون های خارجی در Calri در ناحیه Korsika بحال آماده باش در می آید . ما اسلحه های جدیدی دریافت میکنیم .

بعضی از افراد این لژیون احتمال میدادند که ما را میخواهند به ویتنام ببرند چون از چندی پیش سروصدائی بود که آمریکائی ها میخواهند لژیون ما را بخرند .

تاریخ حرکت روز سیزده آوریل بود . ما در هواپیما فهمیدیم که میخواهند ما را به "چاد" ببرند . اولین جبهه کارزار من در حرکت بسوی Mongo ناحیه ای بین Fort-Lamy و مرز سودان بود . ناگهان در عقب جبهه ما یک انفجار شدیدی روی داد . ماشین باری که عقب تر از ما بود بوسیله بی سیم گزارش داد که بما تیراندازی میشود . ما برمیگردیم و بدون هدف چپ و راست را زیر آتش گلوله می گیریم . بعداً انقلابیون نا پسندید میشوند . فرمان حمله اغلب بوسیله هواپیما هائی داده میشود که تمام منطقه را زیر کنترل دارند و هرگونه حرکت گروه های مظنون را گزارش می دهند .

کاروان ها و مردمی که مسافرت خود را با اطلاع پست کنترل مانرسانده اند
زیر آتش گلوله کشته میشوند . (۱)

ما فرمان داریم بسوی هرکس که فرار میکند تیراندازی کنیم ، بنابراین اغلب
افراد بی گناهی کشته میشوند که اصلاً با انقلابیون رابطه ای ندارند .
برای مثل ، یکدفعه بسوی گروه ما در ناحیه Ati تیراندازی شده بود .
یک قریه که در نزدیکی ما بود امکان داشت مخفی گاه انقلابیون باشد ،
بنابراین با فرمان داده شد که به ده حمله کرده و بجستجو بپردازیم .
در راه حرکت به ده به یک زن برخورد کردیم . رئیس گروهان مایین زن
بی گناه را بدون چون و چرا با یک گلوله اسلحه M.P.I خود بقتل رسانید .
در چند صد متری این ده ما مخفی شدیم و از آنجا قریه را بزر آتش
توپ های خود و نارنجک کشیدیم . کلبه های دهقانان زیر شعله نابود
شدند و وقتی که هیچ مقاومتی نشان داده نشد بطرف این قریه که در زیر
شعله های آتش ما می سوخت حرکت کردیم .

یک نفر از ما بطرف زخمیان میرود و مادر کلبه ها دنبال افراد مظنون و نیز
تیراندازی های قابل استفاده می گردیم . گردن بند و کوشواره و رادیوهای
ترانزیستوری چیزهایی هستند که حتی در خانه آدمهای فقیر و بیسواد نیز
پایده می شوند . بالاخره در یکی از کلبه ها دو نفر جوان مشکوک
را دستگیر می کنیم . بازجویی و شکنجه زندانیان مربوط بیک گروه
مخصوص است که همیشه درین حمله ها با ما همراه است . این دفعه
افراد این گروه سه بار چند ناخن این دو نفر را از ریشه درآوردند و نیز
بیضه های آنها را با گاز انبر بهم فشار میدادند ، این نحوه شکنجه های
معمولی بود ولی آنها هنوز حرفی نمیزدند . بعضی از افراد ما از این
شکنجه ها خوششان نمی آید و باین علت دستگیرشدگان را ترجیحاً قبل از
اینکه گروه شکنجه بخورد ارشود بایک گلوله می کشند . تقریباً تمام انقلابیون
خوش دارند که کشته شوند ، ولی حاضر نیستند همکاران انقلابی خود را
کشد .

نیروهای دولتی "چاد" بهمان قساوت فرانسوی ها بازندانان رفتار میکنند .
بقیه در صفحه ۳۹

برگی از تاریخ

بازرسی از میرزا رضا کرمانی قاتل
ناصرالدین شاه

صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی پسر ملاحسین مقدائی که عجالتاً بدون
صدمه و اندیت بازبان خوش تا اینقدر تقریرات کرده است

س - پس در صورتیکه شما اقرار میکنید که تمام این صدمات را وکیل الدوله و . .
بشما وارد آورده اند . شاه شهید چه تقصیر داشت ؟

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امور را باشتباه کاری
بعرض او برسانند و . . . ثمر آن درخت وکیل الدوله ، عزیزالسلطان
و این آرازل و اوایش بی پدر و مادر هائی که ثمره این شجره شده اند
و یلای جان عموم مسلمین گشته باشند ، چنین شجره را باید قطع کرد که
دیگر این نوع ثمر ندهد . مایه از سرگنده کردنی از دم . اگر
ظلمی می شد ، از بالا میشد .

س - در اسلامبول آنوقت که در خدمت سید (۱) شرح حال خودتان را می-
گفتید ، ایشان چه جواب می فرمودند ؟

ج - جواب میفرمودند : با این ظلم ها که تو نقل می کنی که بتو وارد شده است
خوب بود نایب السلطنه را می کشتی . چه جان سخت بودی و حُب
حیات داشتی . باین درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .

س - با وجود این امر مصرح سید ، پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید ؟

ج - همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین شاه با این قدرت هزاران
نفر را خواد کشت . پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و
برگ را . این است که بتصورم آمد و اقدام کردم .

نقل از : تاریخ بیداری ایرانیان
تألیف ناطم الاسلام کرمانی

(۱) منظور سید جمال الدین اسدآبادی است .

کشتزار

در فاصله انتشار شماره ۹ و ۱۰ و این شماره مجله، نامه های متعددی از برادران و خوانندگان علاقمند خود دریافت داشته ایم که همگی حاوی تشویق، انتقادات و پیشنهادات سازنده بوده اند. ما ضمن اظهار تشکر از این دوستان، در اینجا به درج پاره ای از این نظریات اقدام میکنیم.



در نامه ای از نامه های وارده چنین نوشته شده است :

— مقالاتی که جنبه عملی و ارگانیک دارند بیشتر مورد بحث قرار گیرند .

— روشن ساختن طرز فکر جهانی برای جوانان و طریقه پیدا کردن آن در جهان.

— نشریه شماره ۹ و ۱۰ تقریباً بصورت یک نشریه خبری درآمده بود، بهتر است که در شماره های بعد تکیه بیشتر روی د و مورد بالا باشد .



در نامه دیگری چنین میخوانیم :

..... و دیگر در نقشه زمینه روی جلد باید کمی دقت شود، چه آنکه ناشرین این نشریه شایسته است، مسائل را کمی جدی تر تلقی کنند، حتی مسئله طرح جغرافیائی روی جلد را ! غرض با توجه به رسالت جهانی اسلام، شایسته است که تصویری روشن تر از این جهان بدست داد. علاوه بر این پیشنهاد میشود که قسمت جهان اسلام در این نقشه با علامت گذاری یا بهر صورت دیگری مشخص شود. و اما مطلب دیگر، ستاره های وسط صفحه ۳۰ و ۳۵ است، که با وجود اینکه یک پر از ستاره های شش پر اسرائیل کمتر دارد، چندان خوش آیند نیست آنهم در مقاله "اهداف صیونیسیم در خاور میانه و". خلاصه، این ستاره پنج پر حکم نخ سیاه و سپید برای مارگزیدگان دارد و بهتر است باین حساسیت هم

توجه شود .

و در جای دیگر میخوانیم :

در قسمت کوششهای اسلامی نسل جوان در صفحه ۶۲ سطر ۱۷ چنین آمده است : " ایشان چنین فرمودند " ، کلمه فرمودند چندان به آدم نمی چسبد و اصولاً باید از این تعبیرها چشم پوشید و صمیمیت و صداقت را فدای این تشریفات نکرد . چه آنکه در همین تشریفات هاله تقدس و خطاناپذیری بدور افراد می پیچد و هم مردم و هم صاحب هاله در قضاوتها باشتباه می افتند .



نامه هایی که احتیاج به جواب داشته اند ، کتباً پاسخ گفته و آنهایی را که تاکنون موفق به دادن جواب نشده ایم در آینده نزدیک پاسخ خواهیم گفت . همانگونه که در شماره های گذشته اشاره کرده ایم - انتظار داریم ، فعالیتها و کوششهای ما باریده انتقادی نکرسته شوند و خواهران و برادران علاقمند ما نظریات سازنده انتقادی و اصلاحی خود را برای ما بنویسند ، بدون شک مشوق و رهنمود ما در کارآیند ما خواهد بود .



"بقیه از صفحه ۵۱"

سرنوشتش شریک شود ، ناگزیر باید در ایدئولوژی زندگی خود تجدید نظر کند و در این کار هیچ نیازی هم به اجازه کیسا و غرب نمی بیند !



"بقیه از صفحه ۶۱"

که در همه بلاد اسلامی عموماً و در ایران خصوصاً موج نوینی از مبارزه علیه بساط سلطه گروامپریالیسم جهانی برخاسته است امید داریم نشست شما همانطور که گفته شد در تعیین و تحکیم مبانی سازمانی گروه در آمریکا و کانادا و همچنین در تنظیم خط مشی و برنامه انجمن در سال آینده موفق و پیروز باشد

و کتر علی شریعی

علم و اسکولاستیک جدید *

چنانکه میدانیم در طول تاریخ (علم) بعنوان (چراغی در برابر انسان) قرار داشته و چشم انسان را نسبت به اسرار خلقت و مجهولات زندگی و روابط معنائی (انسان و طبیعت - انسان و زندگی) بینا میکرده است .

بنا بر این گرچه در سوا سر تاریخ بشریت و در فرهنگ های گوناگون و جوامع مختلف ، (علم) مکتب های مختلف داشته است (از قبیل مکتب علمی شرق - مکتب های علمی غرب - مکتب علمی یونان - مکتب علمی اسکندریه - مکتب علمی اسلامی - مکتب علمی بین النهرین و غیره) . این مکتب های علمی مختلف هر کدام دارای خصوصیات و گرایش خاص بوده اند اما برای همه این مکتب های گوناگون علمی يك وجه مشترك میتوان پیدا کرد و آن عبارت از این است که : (علم رسالت هدایت آدمی را در جهان طبیعت و جامعه انسانی بعهده داشته است) و در این رسالت که علم بر عهده داشته يك صفت آنرا ممتاز میدارد که در تمام طول تاریخ آنرا حفظ کرده و آن (تقدس) است و خواه و ناخواه همان رسالت عظیم هدایت انسان چنین تقدس را برای او در پیش انسانی و در برابر انسان ها بوجود می آورده است چنانکه می بینیم حتی در ادوار بسیار منحنی تاریخ بشر و جوامع انسانی ، کسانی که بعنوان (عالم و متفکر) شناخته میشدند در جامعه دارای تقدس ویژه و شاخص بوده اند .

* دوره بودگی علم در خدمت کلیسا را اسکولاستیک نامند .

علم این تقدس را (که صفت او است) و این هدایت را (که رسالت آن است) همواره در طول تاریخ بشری حفظ کرده است. تا دو سه قرن اخیر که ما به علم جدید و تمدن جدید و دوره جدید و برو می‌شویم این علم و تمدن و دوره جدید گرچه در اروپا پدید آمد و از اروپا برخاست اما امروز همه را در بر گرفته و اندیشمندان جهان در شرق و غرب گویا در چنین محیطی زندگی میکنند و گرایش عموم افکار انسانی از همه نژادها و در تمام مناطق دنیا گرایشی بدان جهت است که علم جدید در اروپا اعلان کرده است و رسالتی که ما همه (از هر منطقه و مذهب و نژاد که باشیم) برای علم امروز قائلیم، همان رسالتی است که در دوره جدید متفکران اروپائی برای آن در نظر گرفته اند.

علم در قرون وسطی (که ما قبل دوره جدید است) به سرنوشتی دچار شد که رقت بار بود که (به اسارت علم در خدمت کلیسا و مذهب مسیح و بالاخص فرقه کاتولیک) آنرا تعبیر توان کرد.

میدانیم و معترف هستیم که علم در دوره خدمتگزارش به مذهب کلیسایی، به انحطاط و توقف مبتلا شد و میدانیم که چه دانشمندان بزرگی خواسته اند آزاد بیندیشند و قید بندگی کلیسا را از گردن تعقل بشری بردارند ولی دچار چه سرنوشت شوم گشته اند و شکجه‌ها دیده و به نابودی افتاده اند، اما بخاطر فداکاری و از خود گذشتگی مردان بزرگ هم بود، که علم از خدمت کلیسا آزاد شد و با این سرعت و قدرت تمدن عظیم و پرشکوه و مقتدر جدید را بنیان نهاد.

اسکولاستیک عبارت از نامی است که به این دوره (بودگی علم در خدمت کلیسا) داده شده، یعنی: در طول قرون وسطی (عقل، هوش، استعداد و همه قدرت‌های کشفی و خلقی و ابتکاری بشر، یعنی هنر، علم - فلسفه) همه و همه یک بایستن و اجبار داشته اند و آن عبارت بود از: توضیح و تشریح و توجیه علمی آنچه کلیسا بعنوان اصول مذهب مسیح اعلام میکرد.

یعنی (اصول و موضوعات و قلمرو علم) را در قرون وسعی علم تعیین نمی کرد بلکه روحانیون مذہب مسیح معین مینمودند و آنها بعلم سفارش میدادند . در باره این مشکلات و مجهولات باید بیندیشند و علم هم جز اندیشیدن و تحلیل و توجیح این موضوعات که از طرف کلیسا پیشنها میشود هیچ چاره نداشت و نمیتوانست به مسأله ای دیگر پردازد یا قلمرو دیگر پیش گیرد یا شرح نماید . مسلماً وقتی که عقل و علم ناچار شوند که تنها به مسائلی پردازند که آن مسائل را دستگاه کلیسا در اختیارشان گذاشته باشد ناچار متوقف میگردند ، متوقف در حدود مرزها و مسائلی که کلیسا تعیین کرده است و متوقف آنچه که حدود جهت آنرا علمای مذہبی قرون وسطی مشخص و معلوم داشته اند . بدیهی است که خود بخود و جبراً علم و تعقل چون در فضائی تنگ مصروف حل چنین مسائلی شد متوقف میگردد و چنانکه دیدیم بزرگترین نوایغ قرون وسطی تمام نبوغشان در طول خدمت علمی شان مصروف جواب مسائل و ادای رسالتی شد که موضوع آنها بی ارزش بود . اما وقتی این موضوعات را میخوانیم می بینیم واقعا یک نابغه بزرگ علمی است که سخن میگوید و مسئله را توجیه میکند با این تفاوت که موضوعات آنرا خود علم تعیین نکرده بلکه کلیسا در اختیارش نهاده است . نمونه ای از آنها اینست که : در سریک سوزن چند میلیار فرشته جا میگیرند بدون آنکه فرشته ها کوچک شوند و یا نوک سوزن بزرگ شده باشد و مانند اینست که این فصل بزرگ که آیا خداوند میتواند همه عالم را در پوست یک تخم مرغ جابد بعد بشرط اینکه نه تخم مرغ بزرگ شود و نه عالم کوچک گردد . مسلماً توجیه چنین مسأله مشکلی ، نوع فراوان میخواهد و همه علما و عقلهای بزرگ بشری در طول قرون وسطی سرگرم حل چنین مسائل اساسی بودند که اگر هم حل میشد باز کار مردم نمیاآمد .

اسکولاستیک از کلمه " اسکولا " یعنی مدرسه است . در قرون وسطی اسکولا عبارت از مدارس وابسته به کلیسا بود که علما و دانشمندان ، در آنها سرگرم تحقیقات فلسفی و حل مسائلی بودند که کلیسا سفارش میداد و باید با فلسفه ارسطو و سقراط و فلسفه خودشان این مسائل را برای دنیای آنروز حل کنند و همه این مسائل چنانکه یاد شد بیهوده بود و علم را چند قرن عقب انداخت .

یکی از بزرگترین مسائلی که تمام قرون وسطی را مشغول داشت و تمام نوابغ سرگرم حل و توجیه آن شدند این بود که: (خدا - روح القدس و مریم) سه شخصیت مستقل هستند ولی در عین حال مسیحیت به "توحید" معتقد است، یعنی میخواستند این سه شخصیت را که پدر و پسر و روح القدس مینامیدند و عقیده داشتند که اینها سه اقنوم (۱) هستند با خدای یگنای بی همتایی بدانند یعنی هم به يك خدای واحدی شریک و هم به سه شخص مستقل (در نفس خدائی) معتقد باشند که در عین حال همه را یکی دانند و قرنهای سرگرم حل و توجیه این مسئله بودند و نوابغ عقلهای بزرگ قرون وسطی همه مصروف حل این مطلب گردید که خدا سه تا است و در عین حال یکی است. پس اسکولاستیک مفهومی جز اسارت علم و عقل بدست کلیسا نداشت.

رנסانس فریاد آزادی و نجات بشری از قیودی بود که اسکولاهای کلیسا برگردنش گذارده بودند. این نجات علم از قید کلیسا يك شور و هیجان شدیدی در اندیشه های آزاد بوجود آورد که بعد از قرن ها امروز علم میتواند آزاد بیندیشد و راجع به مطالبی صحبت کند که حتی با اصول مذهب کلیسا مغایرت دارند و جز کشف حقیقت هیچ چیز علم را موظف نمیکند و هیچ ابروی آزادی آنها محدود نمیسازد.

علم وقتی از قیود کلیسا آزاد گشت، زندگی و جامعه را عوض کرد و حالیکه در طول قرون وسطی همواره درجا میزد و مردم از نوابغ بشری استفاده ای نبردند.

علم در طی دو سه قرن اخیر به ساختن تمدن و برخورداری هر چه بیشتر از مواهب طبیعی پرداخت و بشر را این مدت چنان بر طبیعت مسلط کرد که نتیجه کار علم را در این دو سه قرن با آنچه که در مابقی تاریخ خود بدست آورده هرگز نمیتوان مقایسه کرد. این پیروزی عظیم و این پیشروی و کشف های شگفت انگیز که نصیب علم گردید باعث غرور او و ایمان شدیدی مردم به دانش بشری شد و تدریجا بجای خدا پرستی و مذهب نشست و بعلمت اینکه دانشمندان بشدت شیفته این همه پیروزیهای دانش شده بودند

(۱) اقنوم یعنی ذات مستقل بخود و قائم به خویش.

سیانقیسم (۱) بوجود آمد که معتقدند : (هیچ چیز حقیقت ندارد جز آنکه علم میفهمد و به هیچ چیز نباید رو کرد ، جز آنکه علم نشان میدهد) . لذا برای اولین بار علم معبود بشر شد و بجای خداوند جلوه کرد و علم رسالت هدایت انسان را در زندگی بعهدہ گرفت ، همان رسالتی را که تاکنون مذهب داشت . اما باکمال تأسف اینهمه شور و ایمان و خوش بینی که مردم و متفکران در قرون ۱۶ ، ۱۷ و ۱۸ و حتی ۱۹ بعلم و آینده آن داشتند به بد بینی و بی ایمانی منجر شد .

اگر قرون ۱۷ و ۱۸ آغاز سستی ایمان مردم به مذهب است ، اواخر قرن ۱۹ و ۲۰ و بخصوص ربع دوم قرن بیستم زمان بی ایمانی مردم نسبت به علم است و این سخن از (برشت) نقل میشود که میگوید : پس از آزاد شدن علم از قید مذهب و سپرده شدن سرنوشت بشر بدست علم ، يك تمدن وحشی و بیرحم بوجود آمد و انسان دچار فرزند بیرحم علم یعنی " ماشین " گردید . چرا علم نتوانست رسالت بزرگ و شورانگیزی را که در قرن ۱۶ و ۱۷ اعلام میکرد بشر رساند و چرا وظیفه خطیرش را خوب انجام نداد و چرا متفکران نامی نسبت به علم هم بی ایمان شدند ؟ سخن ژان ایزوله در واقع سخن همه متفکران درست اندیش و عمیق اروپا است (اروپا میگویم باینجهت که متفکران غیر اروپائی تازه در آغاز آن علم شورانگیز سر میبرند و در برابر علم امروز خیره هستند . اما آنها که سه قرن با علم و عظمت آن برخورد داشته اند دیگر ابهت علم ، اندیشه آنها را تسخیر نمیکند و میتوانند خوب بیندیشند و از دانش بشری و تمدن امروز خوب استفاده کنند) .

بهتراز هرکس در سه چهارم قرن اخیر فرانسیس بیکن میتواند بگوید که چرا علم شکست خورد ، البته او نمیگوید چون فرانسیس بیکن خودش پیغمبر علم جدید است و کسی است که علم را براه تازه امروزی انداخته و جهت کنونی علم را او اعلام کرده است . اما در سخن خود فرانسیس بیکن در دفاعی که از علم امروز یعنی علم آینده و زمان او میکند که ما الان در برابرش هستیم کاملاً پیداست که چرا علم شکست خورد و چرا علم آرزوهای انسانی را که حاکم

(۱) علم پوستی .

از نیازهای فراوان بود و از همه جهت برآورده نکرد. فرانسیس بیکن به نمایندگی از طرف همه دانشمندان و متفکران آزاد از قید کلیسا اعلام کرد که: "در طول قرون وسطی علم همواره در صد در حل معمای روح و کشف رابطه انسان با خداوند و کشف راز خلقت و یافتن معمای وجود و غیره بوده است و به هیچ جا نرسیده و به همین جهت نبوغهای بشری در جا میزد و زیرا کشف این حقایق برای علم امکان نداشته است. بنابراین بجای وقف علم در حل این (مسائل محال)، علم را بیک کار مفید وارد داریم."

ترجمه سخن فرانسیس بیکن چنین است: "بجای اینکه علم در جستجوی حقیقت باشد که تاکنون این جستجویی نتیجه مانده بود، در جستجوی امری که ممکن و مفید باشد (یعنی قدرت) مصروف داریم. بنابراین بجای اینکه (حقیقت) هدف علم باشد (قدرت) هدف آن گشت."

علم همه شعارهای قبلی خود را که در بالا ذکر شد رها کرد و فقط به کسب قدرت برای انسان پرداخت. علم در گذشته یعنی حقیقت یابی و بینائی، ولی در قرون جدید یعنی توانائی و اتفاقاً دیدیم رسالت تازه ای که بر عهد هاش قرار گرفت خوب انجام داد و بیش از آنچه تصور میشد قدرت بدست آورد، یعنی هرگز در طول تاریخ بشر علم نتوانسته بود جامعه ای بقدر تمندی و توانائی جامعه امروز انسانی داشته باشد. اما آیا انسان توانا انسان ایدآل است؟ و آیا جامعه و تمدن مقتدر یک تمدن ایدآل تواند بود؟ بی شک توانائی یکی از غروریات قطعی انسان است، اما آیا نیاز روح بزرگ انسان با برخورداری هر چه بیشتر از مواهب طبیعی و غرایزش برآورده خواهد شد؟؟ و آیا انسانی که نیرومند است انسانی است کامل؟ یا انسان نیست که همه نیازش برآورده شده؟ نه، زیرا در جوامعی که علم بیشتر موفق است می بینیم که اندیشمندان بیش از همه وقت مینالند.

ژان ایزوله متفکر فرانسوی در اوائل قرن بیستم میگفت: "فرانسه امروز مانند قهرمانی است که سراپا غرق در سلاح و زینت و جواهر است اما از دردی مینالد که درمان پذیر نیست"

آیا اگر ژان ایزوله امروز میبود چقدر مینالید؟؟

و بعد میگوید : " افسوس فرانسه امروز (یعنی اروپای متمدن امروز) اکنون زیر قدرت سرسام آور علم مسخ شده است "

این مسخ شدن آدمی بخاطر آنست که انسان همچنان که به توانایی^{مند} نیاز است به خوب بودن نیز نیازمند است .

انسان همچنان که میکوشد نیرومند باشد و بتواند باموانع طبیعت مبارزه کند ، باید هدفی داشته باشد . پا قدرت پیدا کردن رسالت انسان تمام نشده است . اگر توانائی برای هدفی نباشد ، توانائی برای توانائی چه معنی دارد ؟ مگر نه مایول ، قدرت و توانائی را برای آن میخواهیم و میجوئیم که ما را در نیل به هدفی که داریم یاری کند ؟ اما اگر هدفی نباشد این توانائی برای چیست و چه فایده های دارد ؟ ؟ هدف زندگی انسان چیست ؟ و انسان برای چه روی زمین آمده است و حیات چه معنی دارد ؟ و آیا این دستگاه عظیم پیچیده و پرشکوه و منظم طبیعت و این موجود معنائی و چند بعدی بنام آدمی که هرگز متوقف نمیشود و همواره نیازمند است و همواره نیاز^ش بیشتر میشود برای چه بوجود آمده است ؟ ؟ باین پرسش ها علم (آنچنانکه فرانسیس بیکن آنرا مأمور کرده) نمیتواند جواب بدهد و نمیخواهد هم جواب گوید و خودش نیز اعلان کرده است . مگر چنین نیست که در همه رشته های علمی به حقیقت کارند دارند بلکه به پدیده های طبیعت متوجهند ، مثلاً روانشناس بروج کارند دارد و پدیده های انسانی و آثار روانی انسان را بیان میکند . مگر جامعه شناسی نمیگوید من باینکه جامعه بشری بچه شکل باشد و هرچه سیر کند کاری ندارم ، بلکه بروابط پیچیده میان جامعه و توجیه آنها اعتنا میکنم . مگر فیزیک نمیگوید که به حقیقت ماده کار ندارم بلکه روابط و خصوصیات بیرونی ماده را تفسیر و تعدیل میکنم و آنهم برای اینکه بتوانم در زندگی انسان امروز از آن استفاده نمایم .

امروز همه علوم يك رسالت دارند و آن : قدرت بخشیدن به انسان است در زندگی . وقتی هدف علم قدرت مطلق دادن بانسان باشد ، قدرت^ش ازین میروند ، زیرا نیروی علم از هدایت و راهنمایی پیدا میشود نه از قدرت و وقتی علم حقیقت جوئی را کنار گذارد و مقتدر شدن را رسالت خود قرار داد خود بخود

علم بادشمن دیرینش (یعنی پول) نه تنها آشتی میکند بلکه ناچار به آن سازش مینماید و این یکی از خصوصیات علوم جدید است. در ایتحال علم همان اندازه مقدس است که پول عزیز داشته میشود و چنانکه می بینیم امروزه ارزش دانش و دانشمند و کارش به پول مربوط است و بای پول سنجیده میشود. زیرا هم اکنون هدف علم و پول یکی است و آن قدرت بخشیدن بانسان است و بالاخره از ازد واج پول و علم (ماشین) خلق شد.

علمی که همواره آدمی را از غرق شدن در مادیت برحذر میداشت تا روحش آزاد باشد و اقتدار معنوی پیدا کند پیوسته پول را بعنوان وسیله ای که آدم را بزمین میخکوب و متصل مینماید و در حد غرایز حیوانی نگاه میدارد معرفی میکرد است. ولی این نزاع دائمی بین پول و علم از میان رفت اما آیکاش پول در خدمت علم قرار میگرفت ولی متأسفانه علم بخدمت پول گمارده شد و آنهمه امید و آرزوی که دانشمندان و متفکران انساندوست از علم جدید داشتند که بتواند روزی هدایت و راهنمایی انسان را بعهده بگیرد و او را بآن حقایقی برساند که در گذشته فلسفه نمیتوانست برساند و برای زندگی انسان معنا و راه درست پیشنهاد کند بیهوده بود.

بقول "ریدرو" دین و فلسفه نتوانست انسان خوب و متعالی بسازد و امروز این رسالت را علم بعهده دارد و دانشمندان هم باین امید بودند ولی علم هم نتوانست.

انسان امروز بقول "جان لوتی" بیش از همیشه توانا است و بر طبیعت مسلط اما کمتر از همیشه بر خود تسلط دارد. هیچوقت انسان مثل امروز بر طبیعت چیره نبود و مثل امروز هم هیچگاه در برابر نفس خویش و در برابر خودش و خواهش های پستش عاجز نمانده است.

یکی از نویسندگان فرانسه که به شرق فکری کرده مینویسد: "شگفتا که من در مشرق زمینی که آثاری از تمدن و علم جدید در آن وجود ندارد بهر-کوشه و کنار انسانهای بس بزرگ و عمیق فراوان دیدم - انسانهایی که در تمدن نیرومند و پرشکوه مغرب زمین مانند شان نیست". چرا باینش فرانسیس- بیکن بیشنی نیست که بیکن به علم امروز داده باشد؟ اصولاً بیش غریبی

بینش خوب بودن و شاد زیستن است ؟

بینش غربی از زمان دولت یونان تا کنون بنسبت بینش مشرق زمین هدفش برخورداری هرچه بیشتر انسان در زندگی مادی بوده و هست ، چون دانش امروز در غرب پدید آمد بینش آنها بعلم داده شد و باین دلیل علم امروز تمام قلمروش مربوط بیک هدف است و آن ساختن وسائل آسایش زندگی و مقدر گردانیدن میباشد . یا اینحال انسان امروز از همه دوره ها کمتر آسایش دارد . بنابراین فلسفه زندگی انسان امروز در این جمله خلاصه میشود :

(فدا کردن آسایش زندگی برای ساختن وسائل آسایش زندگی) . آیا در این فلسفه یک دور باطل نمی بینید و آیا در این فلسفه یک بیهودگی محض مشاهده نمی کنید ؟ ؟ انسان امروز برای چه کار میکند ؟ آیا برای تکامل روح یا برای ساختن یک اخلاق متعالی ؟ آیا برای یافتن ارزشهای مقدس که انسان همواره در جستجویش بوده ؟

باین سوالات که علم امروز پاسخ نمیدهد . از طرف دیگر مذهب که این ارزشها را نگاهداری میکرد و هدایت عمومی را اعلام مینمود توجه نمیشود و علم امروز بمذهب گوش نمیدهد و باز علم از طرف دیگر هدایت انسان را از رسالت خودش جدا کرد ، توضیح آنکه اصلا به ارزشهای اخلاقی کاری ندارد . فقط علم ماشین را ساخته و در این ماشین معمائی هست که کاملاً روشن است . ماشین دستگای است که انسان نیازهایش را بامدت خیلی کمتر بوسیله آن انجام میدهد و هر روز ذخیره زمانی بیشتر برای انسان بوجود میآورد و یعنی اگر انسان در یروز ده ساعت میبایست کار کند تا وسائل و مایحتاج خود را فراهم نماید ، انسان امروز با ده ساعت کار مایحتاج خود را تهیه میکند و هشت ساعت اضافه وقت دارد . ولی می بینیم در عین حال وقت فراغت و تفکر و تعقل انسان روز بروز کمتر میشود تا اینکه فقط یلحظات رفع خستگی منحصر میگردد . علتش چیست ؟ این وقت اضافی را که ماشین برای انسان بوجود میآورد چه کسی میدزد ؟ پول . چرا ؟ برای اینکه ماشین باید بیشتر تولید کند چون سرنوشتش بدست ثروت است و ثروت نمی گذارد ماشین از کار بایستد و جبر ماشین و پول بیرحمانه افزون طلبی است .

انسان امروز را دشمن داخلی از بین میبرد زیرا بشر امروز از دشمنان خارجی مانند حوادث طبیعت درمان است. تمدن امروز را یک چسب از بین میبرد و آن احتیاجات مصنوعی است که هر روز افزایش مییابد. احتیاجات واقعی انسان امروز بایکسانت کار برآورده میشود و ده الی دوازده ساعت کار دیگر او هم برای تکامل روحی و معنوی و حقیقت یابی صرف نمیکرد بلکه باز برای تولید بیشتر اختصاص داده میشود و این تولید بیشتر برای چیست؟ برای مصارف مصنوعی تازه ایست که ماشین برای انسان بوجود میآورد. بنابراین انسان باین شکل، هرچه هم ماشین بیشتر پیشرفت نماید بیشتر اسیر ماشین میشود و کمتر وقت فراغت پیدا میکند. اینست که اسکو - لاستیک جدید (که ما خیال میکنیم علم آزاد است) عبارتست از "اسارت علم در تولید و مصرف بیشتر و ایجاد و تحمیل مصارف مصنوعی بر زندگی آدمی". آیا سرنوشت علم را امروز خود علم تعیین میکند یا نه؟ اگر در گذشته انسان بی تمدن و وحشی را بعنوان برده خرید و فروش میکردند، امروز تمدن ماشین و مدرن انسان نابغه و دانشمند را خرید و فروش میکند و سرنوشت علم را هم پول تعیین مینماید.

امروز در کنار دانشگاههای بزرگ اروپا و آمریکا، سرمایه داران بزرگ و ساو مانها ایستاده اند و انسان دانشمند و نابغه را به حراج میگذارند و هر کدام حقوق و مزایای بیشتری پیشنهاد میکنند تا بالاخره این دانشمند یکی را انتخاب میکند. بعد آیا این انسان عالم خودش هدفهای علمی را معلوم میدارد؟ هرگز بلکه سازمانها احتیاجات خود را در اختیار وی قرار میدهند تا برایشان راه حل پیدا کند. بنابراین هدفها و مسائل اساسی امروز علم را خود علم تعیین نمیکند بلکه ماشین تولید و پول تعیین مینماید. وقتی هدف علم نه هدایت آدمی - معنویت بخشیدن و نه کمال روحی بخشیدن باو باشد، بلکه قدرت دادن به بشر اعلان گردد، اسارتش بدست ماشین و ماشین در قطعی است و مسلماً مبنای اخلاق متزلزل میشود و انسان امروز از همه وقت پریشانتر خواهد بود و بیشترین (نمیدانم چه کنم) میگذراند.

چند سمبل انسان امروز را ذکر میکنیم :

یکی همان ژان ایزوله قهرمان که غرق سلاح و جواهر است اما از دردی مینا^{لد} که درمان ندارد . مانند انسان امروز که غرق قدرت است اما نمیداند چگونه از این قدرت بهره برداری کند . وسیله نقلیه را اختیار کسی قرار دادن که هدف و مقصدی ندارد يك عمل بیهوده و پوچ است و این پوچی در زندگی انسان امروز — در هنر ما — در هنرمندان و دانشمندان و فلاسفه ما با چشم میخورد . در چنین جامعه ای انسان پوچ میشود و همه اندیشه های بزرگ امروز این پوچی را علامت کرده اند . (الیاك) یکی از قهرمانان یونان قدیم است که بعنوان سمبل انسان امروز شناخته شده است ، این قهرمان خنثی است (یعنی هم زن و هم مرد است) پس از همه زنان و مردان توانا تر است اما عقیم است .

دیگر مجسمه شهر رو ترام در هلند است . این مجسمه در وسط میدان آنتونی قرار گرفته و بعد از جنگ دروم جهانی ساخته شده و يك سمبل خوب انسان امروز است . انسان وقتی این مجسمه را می بیند حس میکند آرنج و ساعد این مجسمه قطع شده و بعد آنرا بطور تصادفی روی بازویش گذاشته اند و همینطور دست دیگر و تمام مفاصل انگشتان او مانند اینست که از هم در رفته — زانو ها — کمر و قامت این مجسمه همه پیوندشان بریده شده و مثل اینست که این مجسمه تکه تکه شده و بعد با چسب آنرا بدون نظم بهم متصل کرده اند چنانکه اولین احساس بیننده از آن مجسمه ، درك تزلزل و جودی آن است . ولی چون این مجسمه از سنگ است فرو نمی ریزد و انسان امروز هم همینطور است با اینکه از همه ادوار بشری قدرتش بیشتر است تزلزل و امکان فرو ریختن و نابود شدنش بیش از همه ادوار است .

چند جمله در خاتمه :

سخن اینشتن : احساس عرفانی ، شاه فنر تحقیقات علمی است گفته ماکس پلان ؛ برای یافتن حقیقت عالم ، طبیعت آن ، منطق خشك علم کافی نیست بلکه داشتن يك احساس اشراقی عمیق لازم است که در آن احساس آرامی مطمئن شود که در زیر پدیده های علم يك حقیقت عمیق و بزرگ ابدی

وجود دارد و این احساس میتواند علم فیزیک را رهبری کند .
 سخن الکسیس کارل : ما پس از این باید هم زیبایی خدا را بشناسیم و هم
 زیبایی دانش را . سخن دکارت و پاسکال هم مؤید مطالب بالا است .
 و آخرین کلام گفته دیگر ماکس پلان است که میگوید : برسر در معبد علم
 نوشته است " هر کس میخواهد از اینجا گام نهد باید ایمان داشته باشد " .
 و در اینجا عرض میکنم - در عین حال که رسالت علم توانائی بخشیدن به
 انسان است در عین حال هم باید با خرافات و موهومات بخاطر علم مبارزه
 کرد و علم را از اسکولاستیک جدید یعنی تنها توانا ساختن انسان نجات داد .



" بقیه از صفحه ۲۴ "

برای نمونه بعد از یک حمله ، ما شش نفر زندانی را تسلیم پلیس چاد کردیم
 روز بعد مطلع شدیم که پلیس های سیاه " چاد " که ما آنها را " Graums "
 می نامیم همه آنها را بدار زده بودند ، اکثریت مردم " چاد " از انقلابیون
 پشتیبانی می کنند . اگر این پشتیبانی مردم نبود تا بحال ما توانسته
 بودیم انقلاب را خاموش کنیم .

هرچند که ارتش " چاد " ترسو و ضعیف است و هرچند که انقلابیون این
 امکان را دارند در منطقه های مرزی به لیبی و سودان فرار کنند ولی
 انقلابیون از نظر تسلیحات جنگی خیلی از ارتش چاد و فرانسوی ها عقب تر
 هستند . بسیاری از گروهانهای انقلابی فقط به تیرو کمان و شمشیر
 تعداد کمی اسلحه های قدیمی مسلح هستند . ولی همه آنها در صورت
 محاصره نظامی تا آخرین فرد می جنگند .

بعضی از لژیون های تجربه کارو قدیمی که از این جنگ " چاد " خیلی
 دل خوشی ندارند شکایت میکنند که : " هندوچین و الجزایر ، جبهه های
 جنگ جالبی بوده اما اینجا در (چاد) برای ما جز یک قصای و کشت
 و کشتار معمولی چیز دیگری نیست " .

« گرنیش »

و راهی دور ،
سخت و سنگلاخ و تیره و تار است ،
زمان ناامیدی ها است .
و رویای طلائی ،
مستند خود را ،
کنار آستان واقعیت های تلخ و سرد ،
می بیند .

تزلزل ها پیایی ،
سست پائی ها دمام ،
روحها افسرده ،
تن ها مرده ،
ذوق و شوق " نغی نغی " و " ترك ترك " هم
دامن فراچیده است .

و یارای سخن گفتن ،
ز ترس سوط زندانبان و
گوز زمهریر " ناکجا آباد " زندان نیست

شکجه ها و مردنها ،
برون افتادن از آغوش یاریها محبت ها ،
فرورفتن به ژرفای فراموشی و خاموشی و محنت ها ،
یکی از هفت رنگ طیف منشور زمان ماست .
بلی آئینه دار دوره ترید
چنین بسته است آذین
طاق پیروزی سختی
کاخ ننگ آلوده بخت و فراخی را
و با خطی جلی ،
بر سر در این کهنه دژ
فرمان " اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ " *
با " قلم " اینگونه " مسطور " است *
تو هستی و " گزینش "
در کرانی ،
رنج ها و دردها ، درماندگی ها ، نامرادیها و مردنها
و درد انگیزتر ، از یاد رفتن ها
کرانه دیگرش ،
حورو قصور و راحتی ها ، شادکامی ها و هستی ها
چه میدانی تو شاید نیز
سستی ها و پستی ها .

و زیورها

و دیگرها

و دیگرها

توئی در این میان

تنهای تنها ،

باد و معبر :

دوستی خلق

یا

تأمین خلق و دلّی

نظر گاهت ؟

ستیغ سخت و تند و تیز آزادی .

و آزادی ؟

بلی ، کلیتی مطلق

که معنی و مقام خویش را

در جنبش جاوید

به جولانگاه پر شیب و فراز " انتخاب راه "

می یابد .

" زنده بیدار " ۲۹ شهریور ۱۳۴۹

* اقراء بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ خ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ خ
الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ خ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ خ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ خ
أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى خ

" قرآن سوره قلم "

پاسخ آیه الله خمینی به پیام نشست ششم

ششمین نشست اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا
"گروه فارسی زبان"، پیامی جهت رهبر مبارز و مرجع عالیقدر حضرت
آیه الله خمینی فرستاد. و اینک جواب ارسالی ایشان به پیام اتحادیه
برای اطلاع خوانندگان درج میشود:

بسمه تعالی

۱۴۱۰ ج ۱

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان در اروپا

پس از اهداء سلام، پیام ششمین کنگره سالانه اتحادیه واصل شد. توجه
نسل جوان بشناسائی و شناساندن چهره واقعی اسلام موجب تقدیر است.
ما امروز قبل از هر چیز وظیفه داریم تبلیغات چند صد ساله اجانب و عمال
استعمار را خنثی کنیم. کارشناسان استعمار با کمال تزویر و حيله با اسم
اسلام دوستی و شرق شناسی پرده های ضخیمی بر چهره نورانی اسلام
کشیده و اسلام را با معماریها و نقاشی ها و ابنیه عالیه و هنرهای زیبا
معرفی نموده و حکومتهای جائزانه ضد اسلامی اموی و عباسی و عثمانی را
باسم خلافت اسلامی بجامعه ها تحویل داده اند و چهره واقعی اسلام را
در پشت این پرده ها پنهان نگاه داشته بطوری که امروز مشکل است ما
بتوانیم حکومت اسلام و تشکیلات اساسی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها را
بر جوامع بشری حتی مسلمین بفهمانیم. باید کوشش کرد و پرده از تبلیغات
مسموم چند صد ساله اجانب برداشت. شما نسل جوان موظف هستید غرب
زده ها را از خواب بیدار کنید و فجایع حکومتهای ضد انسانی آنها و عمال
آنها را برملا نمائید و طرز حکومت اسلام را که مع الاسف بسیار عمر کوتاهی
داشت و در همان چند صباح راه و روش اسلام را در ولایت و والی روشن کرد
بجوامع عموماً و بفرزندان اسلام خصوصاً گوشزد کنید و صفوف خود را فشرده تر
نمائید. از خداوند متعال توفیق همراهی برای خدمت با اهداف اسلام
خواستار است.

روح الله الموسوی الخمينی

کوششهای اسلامی نسل جوان

کمک به مبارزین و جنگاوران علیه صیونیسیم و عوامل استعمار بین المللی :

واحد های اتحادیه " گروه فارسی زبان " بمنظور کمک به مجروحین فاجعه سپتامبر اردن، که یکبار دیگر نمونه استقامت و فداکاری رزمندگان دلیرفلسطین علیه حکومت ارتجاعی ملک حسین و امپریالیسم و صیونیسیم بین الملل را نشان داد، مقادیر زیادی دارو و جوه نقدی جمع آوری کردند که در اختیار آنها قرار گرفت .



سمینار آموزشی اتحادیه :

دومین سمینار آموزشی اتحادیه بمنظور بالا بردن معلومات اسلامی اعضاء در تابستان امسال برگزار شد . در این سمینار نظام عملی و اجتماعی اسلام مورد بحث و گفتگو قرار گرفت . مطالب مذکور در تباه مطالب سمینار سال قبل بود که در آن نظام فکری اسلام مورد بررسی قرار گرفته بود . این سمینار مانند سمینار سال گذشته اثر قابل توجهی در رشد فکری اعضاء شرکت کننده داشت .



آمریکا :

کنگره سالانه انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا در ماه سپتامبر برگزار شد . در کنار این کنگره نشست سالانه گروه فارسی زبان در آمریکا و کانادا نیز تشکیل گردید . گروه فارسی زبان اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا پیامی به کنگره مزبور ارسال داشت که مختصری از آن در زیر درج میگردد :

"وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ"

خواهران و برادران عزیز !
بهترین شاد باشهای خود را بمناسبت تشکیل نشست سالانه تان تقدیمیداریم .

عزیزان! ما امروز در موقعیتی قرار داریم که اسلام جاوید سیمای نورانی خود را رفته رفته از پشت حجابهای بی خبری اعصار گذشته مجدداً مینمایاند و با فداکاری و جانبازی مجاهدین عالیه در گردسکون چند قرنه خود را از چهره انقلابی و رهااییخش خویش میزداید. در لحظه ای که روحانیت مبارزو پیشگام نهضت های ضد استعماری و در رأس آن مرجع عالیقدر حضرت آیت الله خمینی با بینش جهانی خویش نقشه ها و توطئه های استعمارگران غربی و شرقی را به توده های دریند مسلمان نمایانده است و خصلت انقلابی و آشتی - ناپذیر اسلام را با سلطه گرد اخلی و خارجی چنان به منصفه ظهور رسانیده است که حتی مخالفین ادیان و کسانیکه درین راه افیون جامعه میدانند در مقابل این راه مرد بزرگ و روحانیت انقلابی و پیشرو سر تعظیم فرود آورده اند - در چنین لحظه ای انتظار فداکاری از جوانان مسلمان و چشم امید به تلاش های آنان صدچندان است

ما امروز بخوبی میدانیم که تجاوزگران شرقی و غربی برای تحکیم نفوذ غیر - انسانی خویش و بسط امکانات و فراهم ساختن زمینه های هموار تر برای استعمار و استثمار بیشتر خلق های جهان چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فکری، توطئه ها و دام های خطرناکی در سر راه آزاد مردان و حق طلبان گسترده اند و خوب میدانیم که به نیروی ضد استعماری و سازنده و فزاینده اسلام پی برده اند و بهمین جهت از قرن ها قبل نقشه هدم و قلب و درگون ساختن واقعیات و غبار آلود کردن چهره روشن اسلام را طرح ریزی کرده اند و انصافاً، هم از بیخبری و هم از کمی احساس مسئولیت گذشته گان ما استفاده کرده و برنامه های خود را تا حد و زیادی اجرا کرده اند زمان پرداختن به اختلافات شخصی و تحمیل سلیقه های فردی نیست، زمان تردد و سست دلی نیست، زمان واگذاری مسئولیت به دیگران هم نیست زمانی است که باید هرچه بیشتر باین حقیقت مؤمن بود که نیروهای جهان و بتعبیر قرآن مَلَائِكَةُ اللَّهِ در خدمت پیکارجویان و مبارزین راه حق قرار دارند. فقط باید با قلبی آکنده از مهر و عشق و امید به مبارزه و فداکاری برخاست و عاقبت کار را بنا بگفته قرآن از آن پیکارجویان و تلاشگران راه خدا دانست.

خواهران کرامی، برادران عزیز: نشست سالانه شما در شرایطی برگزار میگردد

"بقیه در صفحه ۲۷"

نسبت جمعیت فلسطینی و یهود و فلسطین

از ۱۹۱۸ تا قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷

سال	جمعیت یهود	جمعیت فلسطینی	مجموع
۱۹۱۸	۹۴۴۰۰۰	۵۹۰۰۰	۱۰۰۳۰۰۰
۱۹۲۲	۹۹۰۹۴۱	۸۷۷۹۰	۱۰۷۸۷۳۱
۱۹۳۱	۸۴۸۶۰۷	۱۷۴۹۸۰	۱۰۲۴۵۸۷
۱۹۴۴	۱۱۹۶۸۲۴	۵۲۸۷۰۲	۱۷۲۵۵۲۶
۱۹۴۸	۱۲۰۰۰۰۰	۷۵۸۷۰۲	۱۹۵۸۷۰۲
۱۹۴۹	۱۰۱۳۸۷۱	۱۶۰۰۰۰	۱۱۷۳۸۷۱
۱۹۵۰	۱۲۰۲۹۹۲	۱۶۷۱۰۱	۱۳۸۰۰۹۳
۱۹۵۱	۱۴۰۴۳۹۲	۱۷۳۴۳۳	۱۵۷۷۸۲۵
۱۹۵۲	۱۴۵۰۲۱۷	۱۷۹۳۰۲	۱۶۲۹۵۱۹
۱۹۵۴	۱۵۲۶۰۰۹	۱۹۱۸۰۵	۱۷۱۷۸۱۴
۱۹۵۵	۱۵۸۰۵۱۹	۱۸۹۵۵۶	۱۷۸۰۰۷۵
۱۹۵۶	۱۶۶۷۴۴۵	۲۰۴۹۳۵	۱۸۷۲۳۹۰
۱۹۵۸	۱۸۱۰۱۴۸	۲۲۱۵۲۴	۲۰۳۱۰۷۲
۱۹۶۰	۱۹۱۱۲۰۰	۲۳۹۲۰۰	۲۱۵۰۴۰۰
۱۹۶۱	۱۹۸۱۷۰۰	۲۵۲۵۰۰	۲۲۳۴۲۰۰
۱۹۶۳	۲۱۵۵۵۰۰	۲۷۴۶۰۰	۲۴۳۰۱۰۰
۱۹۶۴	۲۲۳۹۰۰۰	۲۸۶۴۰۰	۲۵۲۴۴۰۰
۱۹۶۵	۲۲۲۹۱۰۰	۲۹۹۱۰۰	۲۵۹۸۲۰۰
۱۹۶۷	۲۳۳۴۹۰۰	۳۲۲۵۰۰	۲۶۵۷۴۰۰

اخبار

اطریش

اتحادیه دانشجویان عرب در اطریش متعاقب کشتار بیرحمانه و حملات ضد بشری ارتش ارتجاعی ملک حسین به مبارزین و جنگاوران عرب و همچنین بمباران پناهگاههای آوارگان فلسطین از ۲۱ سپتامبر دست بیک اعتصاب غذای عمومی زد . باین مناسبت تلگراف زیر از طرف اتحادیه به سازمان دانشجویان عرب مخابره گردید .

سازمان دانشجویان عرب در اطریش
ما عمدری و همبستگی کامل خود را باشما ابرازو اعلام میداریم و امید قاطع داریم که مبارزه خلقهای عرب علیه صیونیسم بین الملل و عوامل آن به پیروزی قاطع خواهد انجامید .
گروه فارسی زبان " اوسو "



مونینخ

بدنبال اشغال کنسولگری ایران در مونینخ توسط دانشجویان ایرانی بمنظور اعتراض بدستگیری و شکنجه زندانیان سیاسی (در ماه اوت ۷۰) و بازداشت عده ای ازدانشجویان ، تلگراف زیر از طرف اتحادیه به وزیر داخله آلمان و رئیس پلیس شهر مونینخ مخابره شد :

جناب آقای وزیر داخله آلمان — جناب آقای رئیس پلیس شهر مونینخ
ما به دستگیری و بازداشت دانشجویان ایرانی در مونینخ شدید اعتراض نموده و آزادی فوری آنان را خواستاریم .
گروه فارسی زبان " اوسو "



اطریش — آلمان و فرانسه

دانشجویان ایرانی در اطریش ، آلمان و فرانسه بمنظور اعتراض بتقاضای اعدام برای ه نفر از دستگیرشدگان گروه فلسطین و نیز اعتراض به دستگیری

حسین رضائی که به همراه دگر هلد مان وکیل مدافع و عضو سازمان عفو بین المللی که برای باز دید از وضع زندانیان سیاسی ایران به تهران رفته بود و عدم اطلاع از سرنوشت او دست بیک اعتصاب غذای نامحدود زندء خواسته های دانشجویان در این اعتصاب غذا عبارت بود از

- ۱ — کسب اطلاع از وضع حسین رضائی و آزادی وی .
- ۲ — لغو حکم اعدام پنج نفر از دستگیرشدگان گروه فلسطین .
- ۳ — اجازه شرکت حقوقدانان بیطرف برای نظارت در دادگاههای سیاسی ایوان .

۴ — اعزام ناظرین بیطرف برای بررسی وضع زندانیان سیاسی .
در اطریش بر این خواسته ها ، خواسته دیگری که عبارت از آزادی موری و بدون قید و شرط . ۴ نفر دانشجوی دستگیر شده در وین که سفارت ایران در اطریش را اشغال کرده بودند اضافه شده بود .
بدین مناسبت تلگرافی از طرف گروه فارسی زبان اتحادیه به اعتصاب کنندگان مخابره شد که متن آن در زیر درج میگردد .
" از مبارزات پیگیر و بحق شما برای رهائی کلیه مبارزین راه استقلال و آزادی ایران از زندان استبداد حمایت کامل مینمائیم . "



پاکستان

بدنبال حادثه رقت بار طوفان و طغیان آب رودخانه در پاکستان شرقی که موجب هلاکت صد ها هزار تن و بی خانمانی صد ها هزار نفر از خواهران و برادران مسلمان پاکستان گردید . اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا " گروه فارسی زبان " طی بخشنامه ای از کلیه واحدهای خود خواست که جهت کمک بآسیب دیدگان این حادثه اسفناک به جمع آوری دارو و وجوه نقدی بپردازند . و تاکنون مبلغ متناهی توسط واحدهای اتحادیه جمع آوری شده که بزودی در اختیار این آسیب دیدگان قرار خواهد گرفت .

ایران

خبرگزاری فرانسوی در اخبارش از تهران و از قول یکی از روزنامه های ایرانی یاد کرد که گروهی مسلح روز پنجشنبه گذشته به اتومبیلی که عده ای سپاهی و مقداری اسلحه حمل میکرد در منطقه اندیشک از شهرهای جنوبی حمله نمودند . خبرگزاری مزبور گفت که هجوم به قتل سپاهیان و زخمی شدن عده ای دیگر منتهی شد و گروه مسلح موفق به فرار شدند .

نقل از روزنامه " فتح " شماره ۱۶۴

۲۳ دسامبر ۱۹۷۰

x x x

مقامات ایرانی دست به بازداشت و تهدید و سیمای بوزد ایرانیانی که به انقلاب فلسطین کمک میکردند زدند :

تهران - خبر خصوصی : مقامات ایرانی در فترت اخیر به حمله بازداشتی وسیعی که شامل عناصر تأیید شده انقلاب فلسطین بود دست زدند . این مقامات برای متهمین تهمت های بزرگ توجیه کرده اند که ترس آن می رود که حداقل موجب صدور حکم اعدام حق بجانب ! چهار نفر از آنها بشود و آن تهمت پیوستن به انقلاب فلسطین است . این اطلاعات موگد میگوید که اقدامات بازداشتی شامل پنجاه و پنج دانشجو و کارمند ایرانی شده است و این عده به جرم حمل اسلحه و سهمیم بودن در فعالیتهای انقلاب فلسطین به محکمه فراخوانده شده اند . مقامات ایرانی این اخبار را کتمان کرده و کوشش بر مخفی بودن آن مینمودند . فعالیت دانشجویان ایرانی موفق شده که پوره از چهره این وقایع بردارد و اینکه پشتیبانی سیاسی را برای کمک به بازداشت شدگان شروع کند . فترت اخیر شاهد سلسله ای از اضطرابات شدید در پاره ای از دانشگاهها و انجمنهای ایران گردید و این امر موجب شد که حکومت ایران حکم تعطیل بعضی از این انجمنها را موقتاً صادر کند . جنبش جهانی دانشجویان برای مساعدت به نهضت دانشجویان ایران در فعالیت بی گیرشان آنها را تأیید میکند .

" فتح " شماره ۱۶۱

۲۰ دسامبر ۱۹۷۰

" بقیه در صفحه ۲۰ "

در حاشیه یک خبر

بد نبال سرو صدائی که اخیراً رمورد مسأله امکان فروش اسلحه از طرف انگلستان به آفریقای جنوبی بلند شده و اعتراضاتی که از طرف طبقات مختلف بطور وسیع بعمل آمده، از طرف کلیسا هم در این مملکت - انگلستان - اعتراضاتی صورت گرفته است و رهبر معترضین هم دکتر Ramsay اسقف بزرگ " کانتر بوری " است که هم اکنون در آفریقای جنوبی در سیاحت است. او در مصاحبه ای که اخیراً با روزنامه " گاردین " درباره مسأله فوق نموده علت مخالفت خود را با فروش اسلحه به آفریقای جنوبی چنین بیان میکند که :
 " فروش چنین اسلحه ای و تقویت رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی باعث رنجش آفریقائیان از کلیسا و مسیحیت و گرایش آنان به " اسلام یا " کمونیسم " میشود که در هر صورت برای ما قابل تحمل نیست ! "
 روزنامه گاردین ۴ اکتوبر ۷۰

همکاری صمیمانه کلیسا با امپریالیسم غربی در طول چندین قرن موجب آن شده که توده های سرزمینهای غارت شده، حساب کلیسا را با حساب امپریالیسم غربی یکی بدانند و مسیحیت را روی دیگر سکه استعمار غربی بشناسند. و چنانکه می بینیم، حضرت اسقف اعظم هم، همین مطلب را معتقد است و میگوید اگر حکومت انگلستان به فلان کشور اسلحه بفروشد، مردم آن کشور انتقامش را از کلیسا بگیرد ! " فاعتبروا یا اولی الابصار ! " و از این گذشته اگر کمی بیشتر در این استدلال دقت کنیم، حرفهای دیگری هم در همین جا مطرح میشود که در اینجا فقط با اشاره از آن رد میشویم : یعنی پس اگر خاطر کلیسا از نفوذ ریشه اسلام و کمونیسم به " املاک مسیحیت ! " جمع باشد، کلیسا دیگر هیچ اعتراضی نخواهد داشت و چون فعلاً کلیسا از این بابت خاطر جمع نیست، اعتراض میکند، و اتفاقاً تاریخ هم همین را میگوید و حتی بالاتر از این را ! و اما آنچه در این میان هیچ مورد توجه حضرات نیست و یا نمیخواهند توجه کنند، اینست که دنیای اسیر که میخواهد بپا خیزد و در غوغای روزگارش و

بقیه در صفحه ۲۷

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان

مرداد ماه ۴۹ - اوت ۱۳۷۰

در اروپا

گروه فارسی زبان

نامه سرگشاده

در یکی دو ماه اخیر، پس از آنکه چند تن بی مایه انقلابی نما از انقلابی گری توبه کرده و در تلویزیون و رادیو مطالبی را عنوان نموده اند، افراد و سازمانهای گوناگون در ایران و خارج از کشور له و علیه این بی مایگی و انقلابی نضائی را در سخن رانده و این امر را از نظرگاههای مختلف در نشریات خود بررسی میکنند. در حال حاضر در این اعلامیه ما در مقام تجزیه و تحلیل آن اعمال و یا ارزیابی این عکس العمل هانیتیم زیرا بررسی بیباری انقلابی نمائی و عکس العمل هائی که گاه خود نیز نوعی بیماری است و زمانی پاد زهر آن است بحثی مفصل است که از حوصله این اطلاعیه بیرون است. اما در هر حال وظیفه ما بعنوان یک جمع مسئول اقتضا میکند که در آنچه به اتحادیه ما مربوط میشود هشیارانه عمل کنیم و در مقابل اعمال ناجوانمردانه و خائنانه و یا رفتار تفرقه اندازان سازمانهای جاسوسی بین المللی و شعبات آن و عوامل فردی آنها ساکت نمانیم.

در روزهای اخیر مجله ای بنام "فعالیت های ضد ملی و زد و بند های پشت پرده رهبران مزدور کثف راسیون فاش میگردد" را منتشر ساخته اند و در آن بی مایگی انقلابی نماها را که با اصطلاح خودشان "از پایه گذاران و فعالان کثف راسیون کنونی دانشجویان ایرانی بوده اند" دستاویزی برای حمله باین کثف راسیون قرار داده اند و این رنگین نامه را از اطریش برای افراد و منجمله تنی چند از اعضاء اتحادیه ما ارسال داشته اند و آدرس فرستنده این مجله را هم آدرس رسمی اتحادیه ما گذاشته اند. (اخیراً رنگین نامه مذکور توسط سفارت ایران در کن پخش شده است). نظر باینکه بعضی از نشانی ها اشتباه بوده مجلات به نشانی "فرستنده" یعنی اتحادیه عودت داده شده است، بدین ترتیب ما از توطئه ارسال این رنگین نامه بنام اتحادیه آگاه شده ایم. از طرف دیگر تنی چند از اعضاء اتحادیه ما که مجله را دریافت کرده اند در این باره از ما سؤال می کنند. ما برای روشن شدن عموم نکات زیر را با اطلاع همگان میرسانیم.

بنظر ما مهم این نیست که رنگین نامه ای را برای افراد بفرستند. اینگونه کارها بسیار شده و میشود اما در عمل فعلی و نکته وجود دارد که باید به آنها توجه شود:

۱ - در این رنگین نامه به کثف راسیون دانشجویان ایرانی حمله کرده اند.

۲ - این رنگین نامه را بنام اتحادیه ما برای افراد مختلف فرستاده اند.

این دو نکته را باید در کنار نکته دیگری بگذاریم و آن اینکه:

اخیراً عده ای از عوامل سازمان های جاسوسی و اخوردگان اجتماعی شروع به سمپاشی علیه اتحادیه ما کرده اند. این سمپاشی ها گاه در لباس دلسوزی است و گاه با اتهام و ایجاد حساسیت نسبت به اتحادیه ما توأم است، بدین معنی که برخی در لباس دوستی پیشنهاد می کنند که با وجود کثف راسیون بهتر است ما فعالیت خود را تعطیل کنیم و بعضی دیگر ما را متهم به فعالیت ضد کثف راسیونی می نمایند. هنگامی که این نکته را در کنار دو نکته قبل بگذاریم نقش خرابکارانه عوامل تفرقه افکن و نفاق انداز را آشکارا می بینیم.

با پخش این رنگین نامه بنام ما میخواهند ما را با اصطلاح در موضع دفاعی قرار دهند و فعالیت قبلی و اماندگان را علیه ما به کرسی بنشانند، بدین گونه که:

الف: میخواهند اثبات کنند که ما مخالف کثف راسیون هستیم، زیرا رنگین نامه ای پخش کرده ایم و در نتیجه شایعه قبلی خود منتشر کرده را که ما نیروی "ضد خلقی" هستیم درست است.

ب: و یا آنکه برای ابراز حسن نیت خود، اتحادیه را منحل کنیم، یعنی برای آنکه از کار رنگین نامه تبری جوئیم به دلسوزی مقامات جاسوسی گوش فرادهم.

از آنجا که تصمیم ما بر آنست که براه خود ادامه دهیم و در موضع دفاعی قرار نگیریم، اعلام میداریم که :

اولا : بنظر ما کسانی که رنگین نامه مذکور را بنام ما پخش کرده اند " امنیتی " هستند .

ثانیا : کسانی راهم که در سازمانهای مختلف مخالف ما علیه ما به توطئه های ناجوانمردانه دست میزنند و یادلسوزیهای بی معنا میکنند عمدایا سهوا در خدمت مقامات امنیتی ! میدانیم و برای این انقلابی نهادهای امنیتی ، آینده ای بهیشتراز نیکخواه و پارسانژاد و شرکاء و اصفوان و انصار آنها نمی بینیم . این گروه به وظیفه عمل می کنند . اما این وظیفه نمیتواند کار و اندیشه ما را تحت تأثیر قرار دهد و یا از مسیر خود دور سازد - ما معتقدیم که زمان ، زمان فعالیت در راه آزادی و استقلال است ، ما معتقدیم که هرکس بقدر تاب و توانش و در هر موقعیتی که قرارداد باید در این راه قدم بردارد . اتحاد حرفی و پیروی از دلسوزی های بی مبنا معنائی ندارد .

ما خود را سربازان راه حقیقت میدانیم و میخواهیم در صراطی قدم برداریم که حسین ابن علی (ع) پیشوای آن است . این راه اگر روشن بینانه بدان نظر شود راهی نیست که مزاحم کار و فعالیت کسانی باشد که واقعا با ارتجاع و امپریالیسم و استثمار انسان از انسان و ... می جنگند .

ما در کنار سربازان راه استقلال و آزادی هستیم و خواهیم بود ، هرکس در این راه گام برمیدارد طبعاً در کنار ما است . بنابراین ما ضمن اعلام هجستگی با کلیه مبارزان واقعی راه استقلال و آزادی ایران که راهی است متکی به استقلال عمل بوده از روی اعمال افراد و سازمانهای بر میداریم که از نام و نشانی ما برای ارسال رنگین نامه ها سوء استفاده می کنند و با نقشه قبلی آب به آسیاب دسته دیگری میریزند که از سنخ خودشان هستند و در سازمانهای مخالف وارد شده اند و سودای انحلال اتحادیه ما را در سر می پروارند . ما توطئه های این هر دو دسته را یکجا محکوم میکنیم و به همه مبارزان بار دیگر یادآوری مینمائیم که مبارزه ما مبارزه ای منطقی و مثبت علیه کلیه عوامل استعمار و استبداد از هر قبیله و هر رنگ است و بنا - براین مبارزان ضد استعمار و ضد استبداد که منطقی و عملی فکر می کنند در کنار ما خواهند بود .

هیئت مدیره

اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در ارویا

" گروه فارسی زبان "

توضیح : این نامه برای نشریاتی که در ارویا و آمریکا منتشر میشوند و دارای نشانی هستند مستقیما ارسال شده است . از روزنامه ها و نشریاتی هم که نشانی پستی ندارند میخواهیم که این اطلاعیه را خطاب به خود تلقی کنند و از همه آنها میخواهیم که برای جلوگیری از تفرقه اندازی ها و نفاق افکنی های عناصر مرتجع و بیگانه متن آنها در تشریه خود درج نمایند

XX

اعلام جسم !

در خلوت خویش - پایای کاروان -
مذهب و احساس مذهبی - تکرار مو
بموی تاریخ - خون بهای فضیلت ها -
قهر، تسلیم یا جنگ - اعلام جسم -

« در خلوت خویش »

در این قسمت بر طبق وعده قبلی، میبایستی مسأله سوء استفاده از مذهب، از نظر تاریخ و روایت بررسی شود. دوست داشتم که هرگز چنین وعده ای در میان نبود، تا این قلم به اختیار خود و بر طبق تعهد خود عقده دل را خالی میکرد - نه، بلکه شکی میداد - بی آنکه دست و پایش در زنجیر وعده و تعهد های قراردادی گرفتار باشد که می ترسم در این گیر و دار، نه قلم گامیاب شود و نه خواننده و این کم فاجعه ای نیست. حقیقت این است که من هر وقت، خودم را و دلم را و احساسم را و احیاناً قلم را به خلوتی و به کنجی برده ام، تا دور از هرگونه وسوسه رسمیت و تصنع صمیمانه و یکرنگ و با صراحت بیندیشم - نه بلکه بیندیشیم - سر از نیای مذهب و افق صمیمی و صبحگاهی آن درآورده ام. احساس میکردم که دارم نماز میخوانم - آنهم نماز صبح (۱) - خودم را

(۱) ای گاه خواننده این جمله، در این نمازی را که من میگویم، آلوده به این اداهای خواب آلوده روزمره نکند، تا مانند این نمازهای پوک و بی اصالت، این احساس و این سخنهای من هم، رسالت و اصالت و فریادش را همچنان ادامه دهد.

و همه جارا سرشار از عصمت صبحگاهانه مذهبی میدیده ام . لبریز
میشده ام . و آنکه چنین احساسی و اندیشه ای از مذهب دارد ، چگونه
میتواند ببیند و تحمل کند ، که دارند عصمت با عظمت مذهب را به تجارت
و جنایت می آلاینده ، که دارند بجای فجر صادق ، فجر کاذب (۱) می -
تابانند . و سنگینی تکلیف را بین ، اگر بخواهی همه اینها را بگوئی و
اگر بخواهی مشت فجر کاذب را باز کنی و اگر شد ، نمایش فجر صادق را
نشان دهی . و من در این نوشته که کوشش دارم آخرین قسمت این سلسله
باشد ، خود را سخت گرفتار وسوسه و پیچیدگی و آشفتگی احساس میکنم .
و وسوسه انتخاب مطلب لازمتر از میان مطالب بسیار و پیچیده و آشفتنه ،
و از طرفی من خودم را در حال فرار می بینم و فرصت خود را سخت محدود .
هرچه هست ، همین است و عذرش را قبلا خواسته ام !

« بابای کاروان »

در سرتاسر این مطالعه با واقعیت جالبی روبرو بوده ام ، واقعیتی
دو گانه و دو پهلوی ، درد آور و شاد بیخش ، سوزاننده و از سوی دیگر ،
دل انگیز ! . میدیدم در هر جاکه دستی آلوده ، چهره معصوم مذهب را
میخراشد و عصمت و صفای آنرا به جنایت و تجارت خود می آلود ، در همین
موقع ، ناگهان ، فریادی جگر سوز و هشدار ده بگوش میرسد که از گلوئی
انسانی یا انسانهای بیرون می جهد ، همچون تازیانه پرنور و پر خروش رعد
و برق بر جان این پرده تاریک شب و پرده داران و شب پرگان می افتد و
با شتابی بی امان ، این پرده مهیب و ترس آفرین را از هر طرف میدرد ،
و با هر درزی که بر سینه این پرده باز میکند ، خبری و نشانی از روشنائی

(۱) من هنوز کودکی کوچک بودم که با این دو تعبیر (فجر صادق - فجر کاذب) آشنا شدم . هنوز
بشمه‌ری و روشنی یادم است ، که گاهی باید رم به پشت بام خانه مان میرفتم . پدرم در قسمت
شرق منظره زیبا و امید آفرین طلوع فجر را نشان میداد . گاهی اتفاق می افتاد که کسی زودتر
از روزهای دیگر در پشت بام بودیم و من که بدلیل کودک بودنم فقط مہتابی شدن شرق را دلیل
طلوع فجر میدانستم ، مده طلوع فجر را باو میدادم و او هم ، همچون آموزگاری ، اشتباه مرا
اصلاح میکرد که نه پسر ، این فجر کاذب است و زود نابود میشود و پس از آن فجر صادق طلوع
خواهد کرد !

آنسوی این تاریکی میآورد . آرامش و تیرگی گورستانی شب - که تنها میدان جولان شب پرگان بود - بهم میخورد . چشم خلق که به تیرگی شب خیره و مات بود ، بادیدن نور و غرش و خروش رعد و برق و سپس باران ، نیروی بینایی خود را باز می یابد و دوباره کاروان براه می افتد و آهنگ درای کاروان هم حرکت را در جان انسان میریزد . بتاریخ بر میگردد . من آنجا که چهره پر نخوت و عوام فریبانه نمرد ، آن پادشاه که شق پر مدعا را در حال تظاهر به طرفداری از بت ها و بخاطر دزدی و دستبرد احساس مذهبی مردم می بینم ، دلم را غمی سنگین می فشارد و تمام وجودم را خشم لبریز می کند ، و در همین حال ابراهیم رامی بینم که مردانه تبری بردوش گرفته ، بی اعتنا به عریده های نمرد و درخیماناش و بی هیچ دلواپسی از خشم شاهانه نمرد و دستگاهش ، راه بتخانه را در پیش گرفته است - اما نه برای عبادت و نه بدستور نمرد - اورامی بینم که با تبر سنگین اش و با بازوان مردانه اش بجان بت ها افتاده و مشت این سمبل های شاهانه زر و زور را باز میکند ، پوکی و پوچی این تلالو دروغین را به رخشان می کشد ، من از این تماشا سیر نمی شوم و گوئی خودم هم تبری بدست دارم و در لذت این بت شکنی ، شریک او هستم .

کاروان در حرکت است که ناگهان ، عریده فرعون به هراس اش میاندازد دوباره سکون ، دوباره شب و دوباره تیرگی حکم فرما میشود . دیگر از درای کاروان هم خبری نیست . همه جا را عریده های شاهانه پر کرده است .

فرعون خدایگانی میکند ، سایه خدا نه ، بلکه خود خدا میشود ، که شب است و در شب که نوری نیست ، سایه هم نیست . و اما مردم چه می کنند ؟ هیچ ! فقط میترسند ، تماشا میکنند ، می پرستند ، نه بدل ، بلکه به تن ، و فرعون هم همین را میخواهد ، که ناگهان فریاد موسی و برادرش برمیخیزد . ترس مردم میریزد . درای کاروان بی امان به حرکت میخواند و انسان براه می افتد ، برهبری موسی و سپس برادرش .

کاروان شب و روز می رود ، و انسان زندگی میکند ، که یکمرتبه راهزنان بر او میتازند . روحانیان شکم پرست در لباس رفاقت قافله بادزدان شریک شده اند ، قافله را به بیراهه برده اند . در اینجا دردناک ترین

سرگذشت مذهب و انسان اتفاق افتاده است . آنها که بیش از هر کس سنگ نگهبانی مذهب را به سینه میزدند ، خود ، روزگار مذهب را چنین به افتضاح و رسوایی کشانده اند . در لباس مذهب مردم را افسون کرده اند . که عیسی ظهور میکند و می افتد بجان روحانیان شیاد و بازیگرو به جان سزار گردن کلفت روم و فریاد معصومانه اش راتا اعماق جان توده ها میفرستد ، مشت روحانیان سوداگر باز میشود ، طلسم ها درهم می شکنند و کاروان از راه بدرفته به راه برمیگردد ، و به راه می افتد .

دوباره تاریخ تکرار میشود و بتخانه عرصه جولان می یابد ، خانه یکسایرستی ابراهیم ، بدست بت سازان و بت فروشان می افتد . دوباره مذهب میشود تجارت و خانه خدا میشود بازار و انسان میشود حشر و درنده که خون میریزد ، و خون میمکد ، میدرد ، پاره میکند ، دریده میشود و پاره میشود و شهر میشود جنگل ، بخاطر حیوانات درنده اش و حشرانش نه بخاطر درختانش . سکون و بی حرکتی ، جامعه را همچون باتلاق به کند و عفونت میکشاند ، که نوبت محمد فرامیرسد . و بیخود نیست که محمد هم بلافاصله پس از رسالتش بسراغ بت ها می رود و این شکوه پوک و هاله قدس دروغین آنها را بباد انتقاد میگیرد و چنان در این کار سماجت و صراحت بخرج میدهد ، که تمام گردن کفتان تاجر پیشه و هواداران بت را بخشم میآورد . از شهر - نه ، بلکه از جنگل - بیرونش میکنند . محمد هم در کنار آن جنگل شهر خود را بنا میکند (۱) . و تا آنجا که تاریخ نشان میدهد عرب خوش ذوق ، قبل از این تاریخ به هیچ آبادی ، لیاقت نام مدینه (شهر) را نداده بود .

(۱) و میدانم که مدینه که بمعنی شهر است ، نامی قبل از این جریان " یثرب " بود و با ورود محمد " مدینه النبی " (شهر پیغمبر) نام گرفت و امروز باختصار " مدینه " گفته میشود . این سخن هم باید در اینجا باید که معنی شهر در این نوشته ، با معنای که امروز از شهر به خورده مان میدهد زمین تا آسمان فرق دارد ، که شهرهای امروزی همان جنگل است ، باضافه شهرداری و شهرهای و سایر مؤسسات !

« مذهب احساس مذهبی »

مطلبی که در گفتن آن شتاب دارم و تاکنون در این مطالعه به آن رسیدم اینست، که آنچه که مورد سوء استفاده قرار گرفته و میگیرد، احساس مذهبی است، نه مذهب. عبارت دیگر: مذاهب همیشه بصورت عکس العمل در برابر چنین سوء استفاده هایی بوده اند، نه عمل. پدیده سوء استفاده از احساس مذهبی، همیشه در وقتی بوده است که مذهب شسته و رفته که پاسخ نیاز درونی بشر را بدهد، دم دست نبوده است.

تاریخ بشر همیشه در حال پرستش بوده، پرستش هرچه که به عقلش رسیده، تقریباً همه چیز را پرستیده، و فقط چیزی که برایش مسلم و غیر قابل تردید بوده، اصل پرستش بوده است (۱). آب، باد، خاک و آتش را پرستیده، سنگ را، چوب را، خورشید را، ماه را، طلا را، گاو را، شیطان را، شاه را، و خودش را و خیلی چیزهای دیگر را پرستیده و به عقیده من آنچه که کمتر از هر چیزی پرستش شده است، همان خدای یگانه مذاهب اصیل بوده است. و مذاهب هم سخنان همین بوده که چون بشر به نلت پرستش های غیر خدا تن در داده است، روزگار خود را به خواری و خفت و اسارت کشانده است. و چون آماده پرستش و سجود غیر خدا بوده، بدام افتاده است، و تاریخ در ناکی در تاریخ مذهب (عذر می خواهم، تاریخ احساس مذهبی) بوجود آورده است.

خلاصه مذاهب اصیل، خود اولین شورشی بوده اند، علیه سوء استفاده از احساس مذهبی و اولین رقیب نیرومندی بوده اند که بازار هر مدعی خدایی - غیر خدا - را کساد کرده اند. و اگر تاکنون، جنگ پیروز و موفقی هم علیه سوء استفاده از مذهب صورت گرفته است، باز هم بدست خود مذاهب اصیل بوده است. بدقت به سخنان این دو مرد مسلمان عرب که به همراه عده ای مسلمان برای فتح ایران آمده اند، گوش کنید:

(۱) و بقول دانشمند متفکر دکتر علی شریعتی:

« هر که تاریخ را و خلق و خوی تاریخ را می شناسد، ناچار اعتراف میکند که تاریخ، مذهبی ترین موجودات این عالم است. »

« مقاله: سیما محمد »

زهرة ابن عبد الله از طرف فرمانده لشکر مسلمانان - سعد و قاص - عهد -
دار رهبری يك گروه پيشاهنگ است . اين مرد رياخ رستم فرسخ زاد -
فرمانده سپاه ايران - كه پرسيد ، شماها براي چه به اينجا آمده ايد ، چنان
قاطع و چنان روشن و خلاصه و جان اسلام را بيان كرد كه راه هر سؤال ديگري
را بر رستم بست ، او چنين پاسخ داد :

" ما آمده ايم ، انسان را از بند بندگي و پرستش آدم هاي ديگر رها
سازيم ، تا فقط خدای يگانه پرستش شود " (۱) .

فرداي آروز مردی ديگر بنام ربي بن عامر بنمايندگی مسلمانان برای
صحبث با رستم فرخ زاد آمد . اين مرد هم مثل برادر ديرويش همان سخن
را و همان عصاره و جان اسلامي را كه شناخته بود ، باد و سه جمله سنگين
همچون تازيانه بر سرو روی و جدان رستم نواخت . او رياخ سؤال رستم
- كه برای چه آمده ايد ؟ گفت : " وظيفه الهی، ما را به اينجا كسانيده
كه بندگان خدا را از اين تنگنای زندگي به فراخنای آن و از بيداد و ستم
مذاهب (غير اصیل) به عدالت و داد اسلام راهبر باشيم " (۲) .

و من نمیدانم آنها كه هنوز برای شكست حكومت ايران از اعراب و فرارو مرگ
يزدگرد سوم عزادارند ، آیا به سخنان اين مرد عرب بر خورد کرده اند ؟ يا
فقط معتقدند كه عرب ، تنها از شیر شتر خوردن و سوسمار ، در آرزوی تاج
و تخت كیانی افتاده است ؟ (۳) .

(۱) كامل ابن اثير ج ۲ : " اخراج العباد من عبادة العباد الى عبادة الله "

(۲) همان مدرك : (قال : الله جاء بنا و هو بحثنا لنخرج من بئس من عبادة من ضيق الدنيا الى سعتها و من جور الاديان الى عز الاسلام) .

(۳) زشیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجایي رسیده است كار كه تاج كیانی كسد آید و نفوس بر توای چرخ گردون نفوس

یادم نیست كه در چند سالگی این شعر را یاد گرفتم ، هر چه هست در دوره دبستان از يك آموزگار روشنفكر ! و به " اصطلاح " پرشور ! آموختم و از همان روزگار برگوشه مغز منگینی ميكند و هنوز هم نتوانسته ام فراموشی كم . ببینید ، در اینجا چطور انسان فقط از راه شك قضاوت ميكند . واحد قيمت انسان در اینجا شك است و آنچه آنرا پر ميكند ، مایه افتخار انسان تنها محتوای " این شك "ی هنر پیچ پیچ " ميشود و هیچ خبری از مغز و جان انسان نیست . و ارزش تاج و تخت چند هزار ساله كیانی را همین كه بقول این حضرات ! بآنوشیدن شیر شتر و خوردن سوسمار بخطر افتاده است !! چه باید كرد كه روشنفكر شدن بقل مرحوم آل احمد " ما بازا " ميخواهد " و در این روزگار و چند دهه پیش از این - یعنی بعد از مشروطیت - هیچ فرصتی به روشنفكر

از این سخن میگذرم که رسید گیش کار این مطالعه شتابزده نیست . نکته دقیق در این دو برخورد اینست که سخنان این هردو مرد (بیخشیید هر دو برادر) يك محتوی دارد و تکیه اش بیشتر روی يك نقطه است و با توجه باینکه این هردو برادر ، از سربازان معمولی سپاه اسلام بودند ، نه از سر-شناسان و سابقه داران ، این حقیقت شگفت بچشم میخورد که رسالت اسلام ، چنان در جان این جمعیت احساس و وظیفه و مسئولیت ریخته است که همان عرب دیروزی که حتی همسایگانش آدم بودنش را انکار میکردند و شاپور ذوالاکناف ، ارج حیوان هم بر او نمیکنداشت و صد تاصد تا ، فقط برای تفریح و تماشا درست مثل سیب زمینی و پیاز ، به سیخ و طنابشان میکشید ! امروز خودش را آزاد می بیند که هیچ ، بلکه بار رسالت آزاد کردن انسانهای اسیر دیگر را هم بر دوش گرفته است و درست از همان نقطه که پیامبر اسلام شروع کرد ، او هم شروع کرده است ، محمد از بت ها و از پرستش های ذلیل ساز و اسیر پرور شروع کرد ، این مردم هم میخواهند که :

" انسان را از بندگی و پرستش آدم های دیگر رها سازند " .

داد نه تنها در مسائل انسانی آزادانه بپند پشد و از زور خفتن پناه به این " خود گفته تر بپنی ها " نبرد . مرحوم آل احمد درباره روشنفکر مآبانی نظیر ابراهیم پور داود بهضاست چاپ کتاب بپن و منوره - که بکوشی و مقدمه پور داود و بخرج کسر سیم نفت چاپ شد - مطالب دارد که حیف است در اینجا نیاید :

" اکنون که اختیار قلم بدست جسارت صراحت افتاد ، اجازه میخواهم يك نکته را نیز مهرانه در این مناسبت تذکر بدهم ، و آن اینکه حضرت پور داود یکی از پیشقراولان نهضت است که در دوره بیست ساله پیش از شهریور ۲۰ - بکک پارسیان هند از طرف و جمع مستشرقان از طرف دیگر - براه افتاده بود ، تا بعنوان پشتوانه حکومت خود گاه وقت ، چیزی بعنوان مابازای روشنفکری بسازد و بآن درو دیوار رازیت کند . چون تظاهر بروشنفکری در آن دوره مجال و امکان نداشت . اشاره میکنم به قضیه " پرورش افکار " و همین " هزاره فردوسی " و قطره سازی برای او و بعد به آن " زردشتی بازی " ها که بت " فروهر " را از نو بسرد دیوارها برد و ارباب کجسرو و گور را به حرکت انداخت . این نهضت مصنوعی که در اصل چیزی بود قابل قیاس با " کسری گری " و " بهائی گری " میخواست جای خالی روشنفکری را پر کند که در صدر مشروطه سر و گله اش پیدا شده بود و حکومت را بوخت افکند بود . این بود که در دوره پیش از شهریور ۲۰ دشمن را قیچی کردند و ریش و تیغی را سپردند بدست این نهضت - نائی ها که هدف اصلیشان همگی این بود که بگویند حمله اعراب (یعنی ظهور اسلام در ایران) نکبت بار بود و ماهر چه داریم از پیش از اسلام داریم

اما فرض اصلی این نهضت های ساختگی را همینجا خلاصه میکنم که میخواستند برای ایجاد اختلاف در مشهور تاریخی يك ملت ، تاریخ بلا فصل آن دوره را (یعنی دوره قاجاریه را) ندیده بگیرند و

«نگار موبهوی تاریخ!»

نوبت به علی میرسد، تنها مسلمانی که سر بر آستان هیچ بتی به عبادت نساییده است. تاریخ زندگی علی که رجنامه زندگی يك زندانی محکوم به اعمال شاقه است، همه اش در تب و تاب آزادی انسان از ننگ عبادت غیر خدا میگردد. علی که بیش از همه جانش را در اسلام سوزانده است، امروز می بیند که معاویه با تکیه روی احساس مذهبی مردم در فکر سلطنت افتاده است. معاویه با عوامفریبی ها و حقه بازیها و زدیهایش از اموال عمومی، و از احساس مذهبی مردم، گروهی انسان را مسخ و تبدیل به گاو و کوسفند کرده است (۱). به هرکجا که میگوید میروند، و به هرکاری که میخواهد، دست میزنند، هوس رقابت با علی در سر دارد. علی چه میکند؟ میسوزد، می طید، شب و روزش را بر سرسرایین

شب کو تارا یکسره بچسبانند به دم گوش و ارد شیر. و انگار نه انگار که در این میانه هزار و سیصد سال فاصله است..... کشف حجاب - کلاه فرنگی - منع نظاهرات مذهبی - خراب کردن تکیه دولت - کشتن تعزیه - سخت گیری به روحانیت..... اینها همه وسائل اعمال چنان سیاستی بود.....

این هم دلیلش از زبان حضرت پور داود - و می بخشید اگر زبانی است پر از ناسازا - :
 "ریختن عرپهای فرومایه به ایران يك گزند اهریمنی است و پایان روزگار سرافروزی".
 یعنی پس اکنون که اعراب خود بخود رفته اند و تنها اثری که از ایشان مانده دین ایشان است برگردیم و از نو زردشتی بشویم ! بیه تاریخ این چهل ساله معاصر را با این اباطیل انباشته اند..... حضرات گمان کرده اند که شکست حکومت متحجر ساسانی، شکست ملت ایران بوده است. غافل از اینکه چنین نیست و چنان حکومتی هم اگر لیاقت شکست خوردن از اعراب "گرسنه" پاهرنه و سوسمار خوار" را نمی داشت شکست نخورده بود.

در شأن استاد محترم حضرت پور داود نیست که بجای کرسی استادی بر کرسی مؤبدی بنشینند..... از ایشان این انتظار هست که بنشینند و بعنوان يك استاد و محقق برای ما توضیح بدهند که چه شد، تا مردم آن دوران، اسلام را از اعراب پذیرفتند ولی زبان و ادب و جاهلیتشان را نپذیرفتند؟ یا اینکه چه شد تا شعرائی ما همه از اسکندر مقدونی (که بقول زردشتیان طمعون است) پیامبر ساختند؟... اما چه میگوید از منصب يك آخوند زردشتی آنهم در لباس استادی دانشگاه که بازبانی پر از ناسازا در حضور تمام تظاهری که به منشور - طلب متفق و دیگر قضایا میشود، مدافع تعصبات نژادی و فرهنگی و مذهبی است، آنها هم در محله بیژن و ضلعه نقی - دست پخت کسر سوم !

کارنامه سه ساله ص ۱۳۹ تا ۱۴۲

(۱) خود معاویه به علی پنهان داد که با سپاهی به جنگ میآید، که روز چهارشنبه نماز جمعه - برایشان خوانده ام !! و شترنورا از شتر ماده فرق نمیکارند ! (عقیده الامام علی، عباس محمود عقاد، متن عربی، چاپ قاهره)

میکد راند که نگدارد رامن عصمت صبحگاهی مذهب آلوده به جنایت های معاویه شود، و علی در این کار تا حدود زیادی هم موفق شد، چه آنکه معاویه در نظر مردم تبدیل شد به يك سلطان، يك شاه، يك قلدر و توانست در مقام خلیفه و امیرالمومنین بعاسد (۱) . جامعه لقب خلغای راشدون به معاویه نداد و این برای علی گامیابی بزرگی بود .

در تاریخ زندگی انسانی فاجعه هایی اتفاق افتاده است که یادآوری آن دل سنگدل ترین انسانها را برقت و تکان میآورد . بعقیده من، بزرگترین فاجعه زندگی علی، فاجعه رقابت معاویه با او بوده است . علی خود، که گاه که با دوستی یکرنگ به درد دل می نشست، ناگهان آهسی از دل می کشید و با اشاره بهمین فاجعه، پس از ادای این جمله خاموش میشد : " اینقدر روزگار مرا به پستی کشانید، بقدری روزگار، مرا پس زد که نام من و معاویه یکجا و پهلوی هم برده شد ! " (۲) .

و بالاخره هم علی قربانی این فاجعه شد، فاجعه هم عصری و هم زمانی با معاویه !

از آنطرف معاویه هم که تمام شیطنت های خود را بکار گرفته بود که از هرچه بدستش میرسد برای بدست گرفتن قدرت بهره برداری کند، از پول، از آدم ، از اسلام و کاری در ردیف و از قماش کار امروزیهاد و کسب قدرت این بود که معاویه در شام علی را اصلاً چیز دیگری معرفی کرده بود . علی حتی برای مردم شام، مسلمان شمرده نمیشد و گروهی از آنها بقصد جنگ با يك غیر مسلمان و بقصد تقرب به خدا به جنگ علی میآمدند، و همینکه مردم شام شنیدند که علی در مسجد کشته شده است، از هم میپرسیدند، علی در مسجد چه میگرد ؟ ! علی را به مسجد چکار ؟ ! معاویه با اینگونه استخدام احساس مذهبی در تحکیم قدرت خود میگو شید . او خوب فهمیده بود که هیچ ارزش مذهبی در میان دسته های آشنا به جان اسلام ندارد،

(۱) البته خیلی ها که در اطراف معاویه میخیزند، او را بنام امیرالمومنین خطاب میکردند ولی در اینجا سخن ما عمومی تر از آنست که وجود این ادراها و اطوارها و این خزندگان و این حشرات

کلیت آنها بهم زند . (۲) اللَّهُ هَرَانَزَلَنِي، أَنْزَلَنِي، حَقِّي يَحَالُكَ وَمَعَاوِيَةَ

علی و ابودر تمام پرده های قداست مذهبی او را دریده اند . بهمین دلیل میکوشید ، مطلب را برگرداند . این است که در بحبوحه جنگ صفین ، قضا یادداشت کاملاً بوضرر معاویه تمام میشد ، خیلی از یاران احمق و فریب خورده او داشتند به مطلب پی میبردند ، شمشیر زنان معاویه دیگر آنچنانکه باید نمی توانستند ، بقصد تقرب به خدا ، تیغ بر روی علی و سپاهش بکشد و سخت و چار تزلزل شده بودند . برعکس ، سپاهیان علی با اطمینان و قاطعیت ، عاشقانه خود را به آب و آتش می افکندند . لحظه های حساسی بود و شمشیر سربازان علی و در رأسشان مالک اشتر ، در چند قدمی خیمه معاویه برق میزد و معاویه خطر را کاملاً در نزدیک حس کرد ، این بود که پس از مشورت با عمرو عاص (رویاهی که قیافه و زبان آدم داشت) تصمیم عجیبی گرفت ، دستور داد که نگهبانان خیمه اش چند جلد قرآن را بر بالای نیزه کنند ، که بلاء ما مسلمانیم و هوادار قرآن و جنگ با چنین مسلمانانی ، البته که حرام است و خلاف قرآن ! (۱) .

معاویه با این حقه از خطر جست . بجرأت میتوان این کار معاویه را اولین سوء استفاده از قرآن در نوع خود دانست . و برای ما که در این روزگار زندگی میکنیم ، این گوشه تاریخ عجیب و مبمو تکرار شد ! در آن روزگار علی آن قرآن مجسم و آن اسلام پیکر یافته ، آنچنان غم اسلام و قرآن آتش بجانش افکند و آنچنان غم فریب خوردن توده در تب و تابش انداخته است که بقول یکی از یارانش ، همچون مار گزیده بخود می پیچد ، و چنان د چار بی همدلی و بی همزبانی شده است ، که در دل شب ، فریادش را بگوش چاه سر میدهد ؛ و بالاخره هم بکمک شمشیری یکی از همین توده بی خبر = عوام کالانعام - که علی در تمام عمرش جانش را در راه آنها آتش زد و سوزاند ! - از شکنجه این زندان رها میشود . و نسل ما هم ، که د چار تکرار مبمو تاریخ شد ، هم عسریده طرفداری از قرآن و نگهبانی و چاپ نسخه های گرانقیمت آنرا شنید ،

(۱) و مگر در دوره خودمان ندیدیم که باجه شادی ها و عوافریس ها از این نوع حرامها به رخمان کشیدند ؟! شتهی چمن این فتوی ها به اخای مرجعیت - نه ، بلکه مرجع - نرسید ، حرقش ناسید !

و هم اندوه بیکی و بی همزبانی و شکنجه و آزار حامیان حقیقی قرآن را چشید !!
حقیقت اینست که براین قرآن سرگذشت غم انگیزی رفته است . تاریخ کتاب
و طبع اغلب نسخه های قرآن که بدستور حاکم یا سلطان و شاهی - در دوره
های استبداد - کتابت یا طبع شده است ، معمولاً همزمان با کوبیدن و تار
و مار کردن دینداران و دین شناسان ، بدست همان حاکم ، همان سلطان
یا همان شاه بوده است ! شاید اگر محقق حوصله بخرج دهد ، بتواند فقط
با بررسی تاریخ نسخه های گرانبخت خطی و احیاناً چاپی قرآن ها و سایر
کتابهای مذهبی - مثلاً کتاب دعاها - رازهای کشف نشده ای را کشف کند .

« خون بهای فضیلتها ! »

صریح باید گفت ، که تاریخ کامیابی هر قدرتی و هر سلطه ای ، سرگذشت
غم انگیز ناکامی فضیلتها و انسانیتهاست . تاریخ هرجا سلطان یا شاه
یا حاکمی را غرق نشئه پیروزی و قدرت نشان میدهد ، همانجا کشتارگاه
و حشت انگیز انسان و انسانیت و فضیلتها و ارزش هارا می بینیم ، عدالت
میسوزد ، مردانگی می میرد و دین خفه میشود و از اینها همه ، فقط اسمی
میانماید که تنها وسیله تحمیل مردم و تحمیل سلطه موجود بر آنها میشود .
و این سخن چنان عمومی و کلی است و چنان بی استثنا یا کم استثناست
که از آوردن مثال دلهره ام میگیرد . می ترسم ارزش کلی پیوند این واقعیت
تلخ را با مثالی که میآورم کم کنم و فکر خواننده را در موردی خاص - مثلاً
فقط در دوران معاویه و یزید - متوقف کنم و من تلاشم و نظرم ، درست
خلاف آنست و آرزویم اینست که از راه حفظ کلیت این مطالب ، تکرار دائمی
تاریخ را برخ خواننده بکنم و بکلم هوش او رنجامه نسلمان و روزگارمان را
تماشا کنم . پس با توجه باین سخن اگر مثالی از گذشته میآورم ، فقط
باین جهت است که بگویم آنچه دارد تکرار میشود ، چیست ؟ نه آنکه
خواسته باشم ، خودم و خواننده ام را بگذشته کوچ دهیم ، تا در غم
غوغای روز حضور نیایم - یا نیابیم .

گفتم که نطفه کامیابی سلطه و قدرت در گورستان و قربانگاه ارزشها
و حقیقتها بسته و پرورش می یابد ، و باز گفتم که در پرتو جذبه و فریندگی

قشری هر اصال و ارزش گشته شده ای، سلطه موجود به تحمیل و فریب توده بی خبر = عوام کالانعام، می پردازد. و در دوران یزید - که خود را خلیفه و فاتح جنگ کریلامی نامید! (۱) - احساس مذهبی مردم را و مظاهر فریبی دینی جامعه را در شمار سایر ارزشها در چنگال سوء استفاده می بینی. یزید با تکیه به قدرت، مدعی خلافت و جانشینی پیامبر و تقرب به خدا است و بنام حفظ اسلام، کریلا را فتح میکند! چه آنکه به توده قبولانده بود که اینها که به کریلا آمده اند، بر اسلام شوریده اند و با اسلام سر جنگ دارند نه با من، بهمین جهت است که پس از فتح! کریلا اسیران را در شهرها (۲) میگردانند و توده گول خورده هم به پیروزی اسلام برای یزید و دستیارانش چراغانی میکند و کف میزند و زنده باد میگویند! و باز بهمین جهت در این ایام، یزید خود را بیش از روزهای دیگر محتاج تظاهر به مذهب می بیند. اینست که سر وقت به نماز می ایستند. مأورین یزید، مردم را از خانه ها و خیابانها جمع میکنند و به مسجد میآورند. که یزید برایشان نماز بخواند. در همین جا است که امام سجاد که یکی از اسیران کریلا است، رسالت خود را انجام میدهد و مذهب را از شکنجه سوء استفاده یزید می رها کند. یزید، روز جمعه، مردم را در مسجد جمع کرده است تا برایشان نماز بخواند. امام سجاد (ع) راهم برای نماز به مسجد آوردند! یزید با نماز خواندنش و به مسجد آمدنش، دینداریش را نشان میدهد و با فتح کریلایش و اسیر گرفتنش، قدرتش را بر رخ مردم می کشد. و باز برای اینکه بیشتر مطلب را بماند و اعظم و خطیب استخدام کرده (۳) بالای منبر فرستاده است، تا او هم درباره قدرت

(۱) و مگر در روزگار ما از این فو حات درخشان اتفاق نیفتاد؟ (فقط نظرتان را ابتداء به تاریخ این چند دهه اخیر و سپس به این جمله جلب میکنم: کُلُّ اَرْضِ کَرِیْلَو کُلُّ یَوْمٍ قَانَسُورَا

(۲) شهر را اینجا مفهوم روزمره خودش را دارد، و مطلب همان است که در ابتدا ای این نوشته در حاشیه گفته ام!

(۳) و باز تو جهتان را بهمین قماش گویندگان مذهبی و استخدای امروز جلب میکنم که شب و روز در حال توجیه موجودیت او ضاع این روزگارند!

یزید و دین و ایمان او، و هم بی دینی شورشیان کربلا را در سخن دهد (۱)
در همان حال که آن خطیب در فضایل یزید مستانه عریده می کشید، ناگاه
فریاد پرنهیب امام سجاد (ع) از گوشه مسجد همچون تازیانه بر سر و روی
خطیب نواخته میشود و عریده هایش را در گلو خفه میکند، و این سخن
بکوش میرسد: "وای بر تو ای گوینده که برای جلب رضایت مخلوقی (چون
یزید) خشم الهی را بر جان خریدی" (۲).

تمام چشمها و گوشها به سوی امام سجاد برگشت، سکوت همه جا را گرفت که
در همین فرصت، امام سجاد رویش را به یزید کرده، گفت:
"یزید، میگداری منم بالای این چوبها - هیزمها بروم و سخنی چند بخاطر
حق و بسود شنوندگان برانم؟" (۳).

که پیداست، یزید نباید رضایت دهد، و نداده، اما امام سجاد طوفانی با
همان فریادش برگوینده و سخن پر طعنه اش بایزید، براه انداخته است که
فرصت هر اقدام مصلحت اندیشانه ای را از یزید گرفته است. اینست که
افکار عمومی فشار آورد که یزید ناگزیر اجازه سخن به امام داد و هنوز چند
لحظه از سخنان امام سجاد نگذشته است که طوفان شدت میگیرد و توده را
به تکان می آورد. باز در این لحظه یزید بادست پاچگی بیاد نماز می افتد
و به مؤذنش دستور اندان میدهد. و حقیقت را باید گفت که یزید حتی
این بازی را هم می باز و امام بهره اش را میگیرد (۴).

(۱) و من هنوز در زندگی نتوانسته ام از هیچ موجود منفوری باند از مواظف و گوینده مداح و روسی -

صفت، در دل احساس تنفر کنم! زخمهایی که اسلام از زبان این شکبارگان عوام فریب خورده

است، از دست هیچ قدره بند چکمه پوشی نخورده است! و ببینید که پیامبر اسلام چه خشن

و چه تند در باره این آدمها بر دم سفارش میدهد:

احثوا التراب فی وجوه المداحین = خاک بر صورت مداحان بپاشید!

(۲) و َیْلَکَ ایُّهَا الخاطب! اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق! " (بررسی تاریخ عاشورا)

(۳) دقت کنید، که خیلی از آن "چیز" هایی را که امروز ما منبرش می نامیم، امام سجاد چوب و هیزمش

میداند و شرافت نام منبر را به هر "تودبان در گوشه مسجد نهاده" ای نمیدهد، چه نام مسجد

و منبر بخاطر رسالتی است که این دو برعهده دارند، نه بخاطر شکل و جنس و هنر معماری و نجاری

و منبت کاری! که در صورت دوم، "چیزی" میشوند که بکار شمع سوزاندن و در خیل بستن تسوده

فریب خورده می آیند! و به درد مطالعات علمی حضرات مستشرقان اروپائی و آمریکائی و هر جایی

دیگر میخورند!

(۴) بررسی تاریخ عاشورا.

« قهر تسلیم یا جنگ؟ »

کسی که در تاریخ اسلام مطالعه دارد، شباهت و همگونی عجیبی میان روزگار امام سجاد (ع) و روزگار نسل ما می بیند. اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی این دو دوره، بقدری بهم شبیه اند، که انسان که تاریخ غم آگین زندگی آن امام را میخواند، احساس میکند که رنجامه این نسل را ورق میزند، حکومتی باتکیه بر فتوحات درخشانش! - نظیر فتح کربلا - در محیط رعب و خفقان، مدعی ثبات سیاسی است. شیوه های جاسوسی، همه را از هم ناامید و بی اعتماد کرده، راهی جز تسلیم در پیش پای مردم نمی نهد، ته مانده آبرو و شرافت انسانی، با تسلیم طلبی ها و سُست عنصری ها در خطر افتاده است. گروه گروه به لجن کشیده میشوند و به زندگی میرسند! آنها که تا مدتی پیش همه چیز خود را متعلق به مکتب و هدف میدانستند و تا آخرین قطره خونشان را نثار عقیده میکردند، امروز، چنان شکمی از بهای شرافت خود از عزا در آورده اند که گونه هایشان از چاقی و پرواری، رنگ خون گرفته است و از این راه، چه خونی به دل با شرفها - همان همراهان سابق - میکند. بیشتر دامنها آلوده و بیشتر شکمها آبدستن شده اند و انسان و اسلام عجیب، غریب زندگی میکنند - عذرمیخواهم، جان میدهند - بازار مکاره حکومت روز بروز جنشش راجورت میکند، روحانی اش، قاضی اش، سربازش، مسجدش، سیاستمدارش - چه میگویم، همه چیزش را - از یک قماش تأمین میکند.

اینها که گفتم، اوضاع روزگار امام سجاد بود و مقایسه اش با روزگار خودمان به عهده خودتان! که در این نوشته بنا بود سر و کار ما با مذهبی که در شمار سایر ارزشها به لجن کشیده شده است، باشد، و در این میان تکلیف چیست؟ یا باید تسلیم شد و حشره شد و تنها تولید و خزید، یا همچون صاحبان و طرفداران فلسفه های مادی جدید در میان اینهمه ارزشها و فضیلتهای دچار سوء استفاده، شمشیر را فقط بجان مذهب نواخت و "انکار نه انکار" آن کرد (۱) و بجای خروش بر عامل سوء استفاده

(۱) و تازه، مگر با این کار چه فایده نصیبان میشود که هنوز عدالت و آزادی و ارزشهای انسانی دیگر

به شکل غم انگیزتری پناهنتر در اسارت سلطه های سوء استفاده چی موجود، جان میدهند.

و کوتاه کردن دست ستم، بر موضوع سوء استفاده و بر ستم دیده خشم گرفت
یا باز هم راه خود مذهب را انتخاب کرد و به پاسداری ایستاد و شب و روز
و بی امان نگهبان جماعت بود. آگاهی و بیداری بخیر داد، با سستی
و تنبلی و " وادادن " که شایع ترین شکل توجیه گریز از شرکت در سرنوشت
جامعه است، راه را بر نفوذ عوامل ضد انسانی، باز و بی مانع نگذاشت.

این راه را اسلام با امر بمعروف و نهی از منکرش - مظلومترین و بی دفاعترین
حکم واجب اسلامی! - پیشنهاد، یعنی واجب! میکند. یک مسلمان حق
ندارد تسلیم واقعیت موجود شود و با اصطلاح عامیانه تر " وابدهد " و علاوه
بر اصل پذیرش امر بمعروف و نهی از منکر، در این زمینه به روایات واحادیث
جالب زیادی بر میخوریم. مثلاً این حدیث را با تفاوت های کمی در متن، تقریباً در
اغلب کتب معتبر روایتی می بینیم که از پیامبر اسلام نقل شده است:

" علمای دینی سبّ جانشینی پیامبران را بعهدہ دارند. ولی این
جانشینی تا وقتی است که دامنه شان را به دنیا نیالوده اند "

از پیامبر سؤال میشود که منظور از آلودگی به دنیا چیست؟ پاسخ میدهد:

" تسلیم و هوادار قدرت موجود و سلطان شدن، - بهوش باشید!

همینکه علمای دینی تان چنین عطی را مرتکب شدند، بی امان از حریم دین
بیرونشان کنید و دینتان را از خطر وجودشان بپوهانید! " (۱).

و مگر نمی بینیم که همان خاکی را که با سوء استفاده از احساس مذهبی بر سر این انسان ریختند
و میپزند، سخت تر و تیره تر از آن را در زیر نام عدالت و آزادی و انسان دوستی و

بر سر تاپایش ریختند و دارند می ریزند. آیا هیچ انسان متعهدی بجای دفاع از عدالت و
مظالم هم ارج آن، بخود حق میدهد که روی تمام این ارزشها - همچون مذهب - خط بطلان
بکشد و مطابقشان را به لقایشان ببخشد؟! و مثلاً عدالت و انسان دوستی، دو مفهوم اسیر زندانی
سوء استفاده را بدلیل این اسارت محکوم کند. ببینید، اگر بنا باشد در برخورد با واقعیت ها
راه آسان انکار و قهر را پیش بگیریم، گاهی کار بجائی میرسد که فقط تسلیم یا خودکشی پیش
پایان می ماند!

(۱) عن النبی (ص): الفقهاء ائمة الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا قبل یا رسول الله وما دخولهم
فی الدنیا؟ قال اتباع السلطان، فاذ افعلوا انک فاحذرهم علی دینکم (شافعی ص ۲۹)

چنانکه گفتیم از این نوع احادیث و روایات در کتابهای معتبرمان بسیار دیده میشود که قریباً قرنهای
نوطه سکوت و " انکار نه انکارند! " و چشم انتظار وجدانهای بیدار و شکسته شدن نوطه
سکوت، که در هر یک از کتابهای حدیث و روایت سرراه بر هر چشم جستجوگری میکنند و ناله زندانی
خود را به گوش هر وجدانی سرمیدهند. و صریح تر و بی پرده تر بگویم که دروس اخیر ولایت فقیه
آیه الله خمینی در نجف اشرف، انتظار خسته و از التهاب افتاده و چندین قرنه این روایت های

از این صریح تر چه می‌خواهیم و باریکه ای (۱) از این روشنتر چه می‌جوئیم ؟ غرض، مبادا " باریکه " بودن راه و دشواریهای آن و سوسه تسلیم شدن و رسوب کردن در واقعیت را در جانمان بریزد و بخصوص در این روزگار که در مقابل تسلیم ها، ارتداد ها، حشره شدن ها و آبستن شدن ها، در ای کاروان هنوز نهیب میزند و هنوز سالار کاروان پرچمش را در اهتزاز نگهداشته است و نسلها را به حرکت میخواند .

« اعلام جسم ! »

قبل از اینکه این نوشته را به پایان برم، باز بر میگردم بر روزگار امام سجاد (ع) که از آنجا بهتر میتوانم به این روزگار نگاه کنم . در جامعه ای که بخاطر وجود سلطه خود گامه ، استعداد های انسانی خفه میشود و هیچ تلاشی محیط مناسب نمی یابد و همه باید مؤدب و منظم - همچون کودکان دبستانی بر سر درس یک آموزگار خشن و کتک زن - فقط در برابر قدرت تحمیلی موجود تعظیم کنند ، صراحت و قاطعیت کشته میشود و هیچ گوشی را تحمل و جرأت شنیدن سخن صریح و بی کنایه نمی ماند . در چنین موقعی، آنکه دردی دارد و تعهدی و میخواهد فریادی کند و حرفی بزند یا حقیقتی را بگوش ها برساند ، ناگزیر ، زبانش و قلمش را بر رمز و کنایه می پوشاند ، همه چیز سمبلیک میشود . بر در این صحیفه سجادیه را بدقت بخوانید ، ببینید امام سجاد با زبان دعا چه ها که نمیگوید ؟ ! و به که میگوید ؟ !

امام سجاد در صحیفه به زبانی سخن گفته که امروز ، زبان متداول ترین ادبیات است . و تانسلی دچار ضرورت استفاده از این زبان نشود هرگز

فَرِیب و " هَلْ بِنِ نَاصِر " گو را بر آورد . اگر بگذارند و باز هم به جنایت توطئه سکوت برگزارد نکند و بالاخره اگر این شکم بگذارد !

(۱) و گفتم باریکه و نگفتم راه که در راه همه هوس رفتن دارند و حتی حاضرند سابقه دو بدهند ولی کسی که قصد گشتن از " باریکه " دارد ، باید قبلا از خیلی چیزها و خیلی جاها گذشته باشد ، جرأت و جسارت خود را آزموده باشد !

ارزش زبان صحیفه را نمی فهمد (۱) . و چطور و امام سجاد بار امانت امامت خویش را بدوش صحیفه و تعلیمات پرکنایه و سمبلیک خود نهاده است ، همینطور هم ، نویسند و شاعر متعهد عصر ما ، بار امانت انسانیت خویش را بدوش قلمش و شعرش نهاده است (۲) .

بی مناسبت نیست که در این پایان ، نامه ای از امام سجاد را که به یک قاضی و دانشمند مزدور و درباری بنام محمد بن مسلم زهری (۳) نوشته است بیاورم (۴) که در این نامه هم باز ، مسأله ای از مسائل مشترک این روزگار و آن روزگار مطرح است . امام در این نامه رو در روی یک روحانی خود فروش ایستاده است ، علیه او " اعلام جرم " میکند . امام در این اعلام جرم ، زبان صحیفه و زبان رمز و کنایه بکار نمیرد ، چه آنکه سرگرم محاکمه است و گویی خود را در دادگاه احساس میکند و باید به زبان صریح و قاطع حقوق و قضاوت صحبت کند ، او در ادعای نامه اسلام را علیه یک عالم دینی

(۱) و کسی که هنوز جانش را در دی بی فرباد و خفه نسوزانده باشد ، چطور میتواند قدر زبان (آی آدمها) ی نیما را ، یا " یکجای این شب تیره ، بیاویزم قهای زنده خود را " ی او را و همچنین " گوش خوابانده بود یوار سکوت از بهر نرگ سیلی صوتی " اخوان ثالث (م . امید) را و نیز " وجدان که در این نشئه بخواهش کردند " و " انگار نه انگار که ما هم هستیم " و " یک نج نمی وارتد اداعت " شهریار را ، یا " روی این مرداب یک جنبنده پیدا نیست ! " و " آفتاب از اینهمه دلبرگی ها روی گردان است " و " هر صدائی را زبان بسته است " منبری را بشناسد . اینها چند مثال از شعر بود و نثر ما هم امروز بهترینش پرکنایه تریش میباشد . (۲) و مرحوم آل احمد نوشت " قلم این روزها برای ما شده است یک سلاح ، و با تفنگ اگر بازی کنی بچه هسایه هم که به تیر اتفاقی اش مجروح نشود - کتلهای هسایه - که پر خواهند کشید . . . و بریده باد این دست ، اگر نداند که این سلاح را کجا بکار برد!

کارنامه سه ساله ص ۱۰

(۳) محمد بن مسلم زهری در طول عمر درازش حالات و گرایش های متفاوتی داشته و با اصطلاح - مثل اکثر روشنفکران امروز - دُم نمی مزاج بوده و بهمین جهت ، هر مورخی بیک دوره از زندگی او توجه کرده ، مطلبی نوشته است که با نوشته مورخ دیگر احیاناً تفاوت دارد . این احمدی ، او را راضی نیمه راه علی و یا بتعبیر خود او از " دوستان اول راه و از دشمنان آخر راه علی " شمرده است

(نتیج العقال ج ۳ ص ۱۸۷) . گروهی دیگر از مورخان گویند که این مرد ، ابتدا با خاندان رسالت دشمنی میکرد . ولی در اواخر عمر - و شاید هم وقتی آنها از آسیاب افتاد - تغییر عقیده داد و در زمره اصحاب امام سجاد (ع) درآمد . (سفینه البحار ج ۱ ص ۵۲۳) . و بالاخره ، آنچه همه درباره آن اتفاق دارند ، اینست که او در دربارهای بنی امیه ، سالیان دراز قرب و مقامی داشته و بعنوان مفتی و قاضی رسمی مزدور دستگاههای حکومتی وقت بوده است .

(۴) این نامه چند سال قبل (مهرماه ۱۳۴۴) به همین قلم در شماره نود نشریه کتابخانه مسجد اعظم چاپ شد .

دین فروش میخواند و خواهید دید که امروز هم عین همین ادعای نامہ و اعلام جرم یہ کارمان میخورد! و با مقایسه به مزاج این روزگار، توجه داشته باشید که نوشتن چنین نامہ ای به دربار بنی امیہ چه خطری را بجان نویسنده اش میخریده و چه سخت است گذشتن از این باریکہ؟! و اینک می پردازیم به ترجمہ اصل نامہ :

" پروردگار ما و ترا از فتنہ ہا و آشوبہا نگہداری کردہ ، ترا از "

" کانون غضبش مصون دارد ! ای زہری ، راستی تو در حالی هستی "

" کہ شایستہ است ، ہرکہ ترا بہ آن حال می شناسد ، دلش بسہ "

" حالت بسوزد ! چہ آنکہ ، پروردگار ، باتند رستی و طول عمری کہہ "

" بہ تو دادہ ، ترا بہ کتاب آسمانی خویش آشنا کردہ ، دین خود را "

" بہ تو فهمانیدہ و ترا بہ راہ و روش پیامبرش دانا کردہ ، نعمتہای "

" بزرگ و سنگینی را در اختیار نہادہ است "

" برتو باد در ہر نعمتی کہ بدست آوردی و در ہر حجتی کہ بر تو تمام "

" شدہ ، و وظیفہ سپاسگزاری خویش را انجام دہی ، زیرا پروردگار "

" در ہر یک از بخششہای خود حس حقشناسی ترا می آزماید و نیکی "

" و احسان خود را بر تو آشکار می نماید و میفرماید :

" اگر سپاسگزاری کنی ، افزونتان دہم ولی اگر ناسپاسی نمائید ، "

" عقوبت و عذاب من بسیار سخت و دشوار است " (۱)

" ای زہری ! درست نگاہ کن ! فردا کہ در پیشگاہ عدل الہی "

" ترا نگہدارند ، چگونه خواہی بود ؟ پروردگار از یکایک نعمتہائی "

" کہ در اختیار گذاردہ ، از تو بازخواست کردہ خواہد پرسید کہ "

" نعمتہای مرا چگونه مراعات کردی ؟ هیچ گمان مبر کہ خدا ہم "

" عذرہا و پوزشہای پوچ و بیجا را بپذیرد و از کوتاہیہای تو درگذرد "

" ہرگز ! ہرگز ! چنین نمی شود ، هیچ میدانی کہ خداوند از "

" دانشمندان در کتاب خود قرآن پیمان گرفته است کہ : حقایق و "

" دانستہ های خود را پنهان نکردہ ، ب مردم بگویند " (۲)

(۱) لَقَدْ شِکَرْتُمْ لَا يَذَنُّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (سورہ ابراہیم آیہ ۷)

(۲) وَإِنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُوهُمْ (سورہ آل عمران آیہ ۱۸۷)

" ولی بدان که تو کو چکترین چیزی را که برخلاف پیمان پروردگار "

" پنهان کردی و سبک ترین جرمی را در این مورد مرتکب شدی ، "

" اینست که با ستمگران سازش کردی و به آنان تقرب جستی و "

" خواسته های آنانرا اجابت نمودی ، تو با اینکار ، راه ستمگری و "

" گمراهی را بر آنان گشوده ، هموار کردی ! "

" من از حال تو که فردا همراه خیانتکاران ، به گناهات بازگشت "

" کنی ، بیم دارم و از بازخواست پاداشهایی که بیاس همراهی "

" با ستمگران گرفتی می ترسم . "

" ای زهری ! راستی ، تو اموالی را گرفتی که حق تو نبود و بکسی "

" تقرب جستی که هیچ حقی را به صاحبش رد نمی کنی و تو بخاطر "

" حفظ دوستی و تقرب خود ، او را از هیچ باطلی باز نداشتی ! "

" ای زهری ! هیچ میدانی ، ترا برای چه خریده ! پیش خودشان "

" برده اند ؟ ! ترا تنها بدین منظور میخواهند که محور آسیای "

" اعمال خویش کرده ستمگریهای خود را برگرد تو بچرخانند . "

" از وجود تو ، پلی در مسیر خود ساخته اند تا از روی آن بسنه "

" طرف اغراض و هدف های شیطانی خود عبور کنند . "

" ترا همچون نردبان ترقی خویش بر دیوارهای اجتماع نصب کرده "

" از آن بالا میروند . برای راه پیمائی در سنگلاخهای ستمگری و "

" ضلالتهای خویش ، از تو سواری میگیرند . بسو سیله تو "

" دانشمندان را به تردید و بدگمانی دچار می کنند . "

" بادست تو دل های اکثریت نادان را بسوی خویش جلب میکنند "

" ای زهری ! خوب توجه داشته باش ! کاری که تو برای آنان کردی "

" ، تبیهکاریهایی که تو از آنان ، خوب جلوه دادی و دلهایی که "

" تو از توده ، به سوی آنان جلب کردی ، هرگز از دست محبوب "

" ترین و مقرب ترین و زیران و نیرومند ترین یاوران آنان ، ساخته "

" نیست ! وای بحال تو ، چه معامله زیان آوری نمودی و در برابر "

" چیزی که از تو خریدند چقدر کم پاداش گرفتی ! "

" آنچه را از تو خراب کردند ، در برابرش چقدر کم آباد نمودند ؟ "

" حساب خود را رسیدگی کن، زیرا جز خودت کسی دیگر به "

" کارهای تو رسیدگی نخواهد کرد. کردار خویش را همچون "

" حسابگری مسئول و وظیفه شناس یکایک محاسبه نما ! "

" حق شناسی خود را نسبت بکسی که ترا در خردی و بزرگی، نیکی و "

" بخشش نموده، بیازمای. ای زهری ! چقدر میترسم که تو هم "

" از آن گروه باشی که خدا فرمود :

" از پس آنان جانشینانی بجا مانند اند که کتاب آسمانی را فرا گرفته "

" با خود داشتند ولی (بجای عمل به علم خود) بدنبال جمع آوری "

" ثروت و مال رفتند و (دل خود را تنها باین خوش کردند که) "

" گفتند، پروردگار ما را خواهد بخشید ! " (۱) .

" بپرهیز که دانسته خود را بخطر انداختی ! بشتاب که "

" فرصت از دست ندهی ! "

" توهیج میدانی، باکسی روبرو هستی که نادانی در ساحت او راه "

" ندارد و حسابت بدست کسی است که هرگز غفلتی نمی ورزد . "

" توشه ات را تهیه کن که راهی دراز در پیش داری و خویشتن را "

" معالجه کن که سخت بیمار شده ای . ای زهری ! هرگز گمان مبر "

" که من در صد تو بیخ و سرزنش و عیب جوئی تو هستم، نه هرگز "

" من جز خیر ترا نخواسته، از خدا میخواهم که دل مرده و مفلز "

" فرسوده ترا زنده کند و دین از دست رفته و فروخته ات را به تو "

" بازگرداند، چه آنکه گفتار پروردگار بیادم آمد که فرمود :

" و پند و تذکره ! زیرا پند دادن مؤمنان را سود می بخشد (۲) "

" تو از یاد گذشتگان و رفتگان غفلت ورزیدی، آشنایان و همکاران "

" همگی رفتند و تو همچون شاخ شکسته ای ! بجا مانده ای . "

" نگاه کن، آیا آنان هم به گرفتاریهایی که تو در آن هستی دچار "

" شدند ؟ و در ریزگاهی که تو افتادی، افتادند ؟ یا آنکه توانا تر "

" به کردارهای نیکشان یاد میکسی ؟ "

(۱) فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ، يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَرْضِ وَيَقُولُونَ سَخِفَ لَنَا
(سوره اعراف آیه ۱۶۸)

(۲) وَذِكْرُنَ الْأَنْفِئَاتِ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (سوره ابراهیم آیه ۵۵)

" تو امروز در پیشگاه ملت برای خود موقعیت و مقامی کسب کردی "

" و آنان ترا پذیرفته اند، چه آنکه، آنان به دنبال تو افتاده گفته "

" های ترا پیروی میکنند، اوامرت را اطاعت می نمایند، اگر چیزی "

" را حلال دانستی، آنان هم حلال میدانند و اگر حرام دانستی "

"، حرامش میخوانند، با اینکه تو حق اینکار را نداری !"

" ای زهری ! نبودن دانشمندان درباری دیگر و چیره گشتن "

" جهالت و بی خبری بر تو و میل و رغبت ستمگران به آنچه که تو "

" داری و علاقه بی پایان تو و آنان به ریاست و مال دنیا آنان "

" را به گرد تو جمع کرد . آیا نمی بینی چقدر در ژرفنای خود - "

" بینی و غرور افتاده ای و ملت را به فتنه و بلا گرفتار کرده ای ؟ ! "

" تو با اینکار توده را از کسب و کار و تلاش خردمندانه "

" بازداشتی و دلهای آنانرا بسوی خویش کشانیدی و آنانرا به "

" طمع انداختی که همچون تو به پایه علم و دانش تو برسند "

" تا در سایه آن بجاه و مقامی که تو داری نائل گردند ! "

" ملت بیچاره بدست تو، در گردابی پایان بدبختی و بلا "

" غوطه ور شد . "

" باز هم خدا برای ما و تو داور خوبی است و او یار ما است "

" ای زهری ! بیا و از این راهی که رفته ای باز گرد ! و از آنچه "

" که در آن هستی روی بگردان تا به کاروان پاکان و نیکان بییونی "

" پاکانی که در جامه های ژنده و پاره و شکمهای گرسنه و به پشت "

" چسبیده، با سیمائی درخشان و آسمانی، سر در تیره خاک "

" فرو بردند، پرده تاریک حیوانیت از جلوی چشمانشان بکنار "

" رفت و حقایق را آنچنانکه باید، دیدند، دنیا و آنچه در او "

" بود آنانرا فریب نداد راستی اگر بنا باشد که تو "

" با این پایه علمی ات با این پیروی و سالخوردگی ات و با این "

" نزدیکی مرگت اینچنین خود را در برابر ثروت و مال گم کنی، پس "

" تکلیف جوان نورس چیست ؟ ! جوان نادان و سر مست ! جوانی "

" که هنوز عقلش بجایی نمی رسد ؟ آتاله و انا الیه راجعون ! "

" یه که رو آوریم ؟ و به کدام آستانه پناه ببریم ؟ ! "

" تنهابه پروردگار بزرگ از گرفتاریها شکوه کرده و نزد اواز مصیبت "

" هائی که تو بما وارد آوردی بدآوری خواهیم رفت ! "

" ای زهری ! خوب چشمانت را باز کن و بنگر که با نعمت های "

" پروردگار بزرگ چگونه رفتار کردی ، پروردگاریکه ترا بواسطه دینش "

" در میان ملت آبرو داد ؟ لباسی در تنت نمود که بوسیله آن عیب "

" های ترا در میان اجتماع پوشیده نگه داشت (و آیا تواز لباسست "

" سوء استفاده نکردی ؟) تو بجای تقرب و فروتنی در برابر حق "

" در ریشگاه ستمگران سرفرو آوردی . "

" راستی چرا از این خواب زدگی و خمار آلودگی بیدار نمیشوی ؟ ! "

" چرا از لغزشهای خود تکانی نمیخوری و بخود نمی آیی تا "

" در ریشگاه حق زبان به پوزش گشوده بگویی : بارالها من هیچ "

" گامی را برای زنده کردن دینت و هیچ قدمی را بمنظور از بین "

" بردن باطلی برنداشتم و خود این اعتراف بکوتاهی و تقصیر "

" مرحله ای از سپاسگزاری پروردگار شمرده میشود . بیاز هم "

" چقدر میتروسم که تو هم آنچنان باشی که خدا فرمود : "

" نماز را زیر پا گذارند و دنبال خواهشهای دل رفتند . "

" در همین زودی سرگشته و پشیمان خواهند شد " (۱)

" پروردگار ترا عهده داد بیان کتاب آسمانی خویش کرده ، دانش "

" آن را به امانت به تو سپرده ولی تو قدر آنرا ندانستی و از بین "

" بردی ! "

" بهر حال خدا را سپاسگزاریم که ما را از آنچه گریبانگیر تو است "

" نجات داد . والسلام " (۲)

پایان

(۱) أَصَافُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَا (سوره مريم آیه ۵۹)

(۲) تحف العقول ص ۲۷۴

نشانی پستی :

U M S O Persian Group
51 Aachen
Postfach 1712
W.Germany

نشانی بانکی :

U M S O (P.G.)
3 Hannover
Postfach 4302
W.Germany

تک شماره معادل ۲۰ ریال

